

گار آفرین

پرووی مادران

کد ملی آموزش شایستگی

۲۳۲۰-۴۹-۰۰۱-۱

تهیه و تدوین :

امیر سعید مصباح

زری حکم زاده

کارآفرینی

کارآفرینی (Entrepreneurship) واژه‌ای است که به وفور در ادبیات عمومی جامعه به کار می‌رود، اما به عنوان یک حوزه مطالعاتی، نسبتاً جوان است و تعاریف مختلفی از آن ارائه شده است. کارآفرینی یک مفهوم چندوجهی است و محققان علوم مختلف اعم از اقتصاد، جامعه‌شناسی، روانشناسی و... در تئوری‌ها و تعاریف خود، هر کدام به یک وجه از این مفهوم پرداخته‌اند. آن‌ها در طول زمان تعاریف متفاوتی از کارآفرینی داشته‌اند و هر کدام بر بعد خاصی از فرایند کارآفرینی متمرکز شده‌اند.

کارآفرین:

کارآفرین (Entrepreneur)، فردی است که با صرف زمان و انرژی لازم، منابع، نیروی کار، مواد اولیه و سایر دارایی‌ها را به گونه‌ای هماهنگ می‌سازد که ارزش آن‌ها و یا محصولات حاصل از آن‌ها نسبت به حالت اولیه‌اش افزایش یابد (ایجاد ارزش افزوده کند). کارآفرینان با مهارتی که در تشخیص فرصت‌ها و موقعیت‌ها و ایجاد حرکت در جهت توسعه این موقعیت‌ها دارند، پیشگامان حقیقی تغییر در اقتصاد و تحولات اجتماعی محسوب می‌شوند. در مجموع می‌توان گفت، کارآفرین کسی است که کسب و کاری را همراه با ریسک و در شرایط عدم اطمینان برای دستیابی به هدفی به منظور کسب سود و یا رشد از طریق فرصت‌های قابل توجه و فراهم کردن منابع لازم برای تبدیل کردن سرمایه به یک محصول یا خدمت راه‌اندازی می‌کند. اگرچه افراد زیادی با ایده‌های بزرگ به دنیای کسب و کار وارد می‌شوند، اما اغلب آن‌ها هرگز به ایده‌هایشان عمل نمی‌کنند، در حالی که کارآفرین، یک عمل‌کننده واقعی است.

کارآفرینی و ابعاد شخصیت

تئوری‌های شخصیت به اتفاق، بیانگر آن هستند که شخصیت افراد، رفتار آن‌ها را پیش‌بینی می‌کند. متأثر از این دیدگاه، می‌توان انتظار داشت که شخصیت یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار بر پیشبرد کارآفرینی می‌باشد و می‌توان کارآفرینی را از زاویه تفاوت‌ها و ویژگی‌های شخصیتی افراد بررسی و تحلیل کرد.

همان‌گونه که پیش‌تر عنوان شد:

- **برون‌گرایی** شامل ویژگی‌هایی نظیر اجتماعی بودن، اطمینان و قاطعیت، جاه‌طلبی، عمل‌گرایی، انرژی زیاد، پرشوری، پرحرارتی، گرایش به سمت مثبت‌نگری و اتخاذ احساسات مثبت نسبت به وقایع، افراد و پدیده‌ها می‌باشد. این بعد شخصیتی شامل ویژگی‌هایی مانند توانایی اجتماعی، سخنوری، اعتماد به نفس و بلندپروازی است و به عنوان ویژگی مهمی برای کارآفرینان مطرح است، زیرا که آن‌ها نیاز دارند تا وقت

زیادی را در تعامل با سرمایه گذاران، کارمندان و مشتریان صرف کنند و با همه افراد مذکور باید براساس ارزش های کسب و کار مراد داشته باشند. کارآفرینان در بسیاری از موارد در نقش فروشنده گانی ظاهر می شوند که باید دیگران را به سرمایه گذاری یا خرید محصولات و خدمات تشویق کنند. هم چنین برون گرایی رابطه مثبتی با انگیزش درونی در شغل و انگیزش در جهت ارتقای عملکرد کاری دارد. بنابراین باید گفت که به احتمال زیاد افرادی که درجه برون گرایی در آنان بالاست، تمایل و علاقه بیشتری نسبت به کار خود داشته و تلاش می کنند تا بیشترین خلاقیت و ارزش آفرینی را از خود به نمایش بگذارند.

- **سازگاری**، معرف فردی است که یاری دهنده، صادق، با گذشت، صبور، بخشنده و مهربان است. سطح بالایی سازگاری می تواند مانع از تمایل افراد بر شروع چانه زنی های فشرده در جلسه ها و مذاکرات کاری شود، افراد سازگار به احتمال کمی، خودشان کسب و کاری به راه می اندازند، چون افرادی با چنین ویژگی هایی کمتر منافع خود را دنبال می کنند و یا از دیگران برای رسیدن به اهداف خود استفاده می کنند، هم چنین این افراد به سختی معامله ای را انجام می دهند. افراد با ویژگی سازگاری کمتر، اغلب نسبت به دیگران شکاک هستند که این موضوع موجب می شود آنان از رویکرد انتقادی برای ارزیابی اطلاعات کسب و کار استفاده کنند و همین وضعیت زمینه ساز شناسایی و بهره برداری بهتر از فرصت ها می شود.
- **وظیفه شناسی** با مشخصه هایی نظیر تلاش، پشتکار و ثبات قدم، با وجدان بودن و احساس وظیفه و مسئولیت پذیری همراه است. این بعد شخصیتی با ویژگی هایی نظیر قابل اطمینان بودن، پشتکار و کوشا بودن فرد رابطه دارد. پژوهش ها نشان می دهد که ویژگی های ارثی کارآفرینی تا اندازه ای ممکن است از وجدان کاری افراد متأثر شود. کارآفرینان از زمان شروع کار و سازمان دهی آن و رایزنی برای دستیابی به اهداف، به وجدان کاری بالایی نیاز دارند. آنان هم چنین باید مصر باشند و سخت کار کنند تا بر موانعی نظیر فرایندهای مخاطره آمیز، شکست در تأمین بودجه و یا افزایش هزینه ها غلبه نمایند. البته اولین بار این نیاز به تلاش سخت را مک کله لند به این نحو مطرح کرد که سطح نیاز به موفقیت باعث ترغیب افراد به کارآفرینی بیشتر می شود. نتایج مطالعات دیگر نشان می دهد که وظیفه شناسی با موفقیت گرایی و تمایل به موفقیت، موفقیت های مسیر شغلی و عملکرد شغلی رابطه معنادار و مثبتی دارد. بنابراین می توان انتظار داشت افرادی که درجه وظیفه شناسی بالایی دارند، تمایل و علاقه بیشتری به کار خود داشته باشند و در جهت بهبود عملکرد و ارائه ایده های نوآورانه تلاش مضاعفی کنند.

- **روان رنجوري** شامل ویژگی‌هایی نظیر اضطراب و نگرانی بیش از حد، بدبینی، اعتماد و اطمینان کم و گرایش به سمت اتخاذ احساسات منفی نسبت به وقایع، افراد و پدیده‌ها می‌باشد. افرادی که نمره پایینی در روان رنجوري کسب می‌کنند، افرادی آرام، ملایم و دارای اعتماد به نفس هستند. ویژگی‌های ارثی کارآفرینی ممکن است تا حدودی به وسیله ثبات ذهنی افراد تحت تأثیر واقع شود. افرادی که به لحاظ عاطفی ثبات دارند، نسبت به افرادی که وسواسی و عصبی هستند، به احتمال بیشتر، خودشان کسب و کاری را به راه می‌اندازند، چرا که کارآفرینان به تحمل و شکیبایی زیادی در برابر فشارها و موانع نیاز دارند تا از عهده مشکلاتی چون خطرپذیری، انزوای اجتماعی، مشکلات مالی و عدم اطمینان که از پیامدهای شروع کسب و کار است برآیند. کارآفرینان تمایل دارند در درون محیط‌هایی به نسبت غیرساختار یافته‌ای فعالیت کنند که مسئولیت انجام سرمایه‌گذاری بر عهده خودشان باشد چرا که آن‌ها نیاز دارند تا در محیط‌هایی پرتنش و متلاطم که مرز بین زندگی خانوادگی و زندگی کاری اغلب نامشخص است، کار کنند، از طرف دیگر، کارآفرینان افرادی با اعتماد به نفس بالا هستند و اعتقاد زیادی به توانایی کنترل پیامدهای عملکردی خود در محیط دارند که این امر نیازمند انعطاف‌پذیری آن‌ها در مواجهه با موانع پیش رو و نداشتن وجود استرس در محیط کاری می‌باشد.

- **گشودگی** یا پذیرایی تجربه، معرف افرادی است که ایده و تجربه جدیدی را به راه می‌اندازند و شخصیتی خلاق، نوآور و متفکر دارند. دارا بودن این ویژگی‌ها باعث می‌شود تا افراد ایده‌های جدیدی را جستجو کنند، از خلاقیت خود برای حل مسائل بدیع بهره بگیرند و از رویکردهای نوآورانه به منظور بهبود تولیدات و سازمان‌دهی کسب و کار استفاده کنند که این وضعیت با اقتضانات محیط سازمانی متلاطم امروزی سازگار است. همچنین افراد کارآفرین تلاش می‌کنند تا خلاق باشند و چیزی بیش از ظرفیت واقعی خود خلق کنند.

ویژگی‌های کلی کارآفرینان

۱. **مسئولیت‌پذیری:** کارآفرینان در قبال مخاطراتی که آغاز کرده‌اند، احساس مسئولیت شخصی دارند. آن‌ها ترجیح می‌دهند کنترل منابعشان را خود داشته باشند و منابع را جهت دستیابی به اهداف مشخص، مورد استفاده قرار دهند.

۲. **ریسک‌پذیری متعادل:** کارآفرینان اهل ریسک پرخطر نیستند، اما اهل ریسک حساب شده هستند. نتایج فعالیت‌های آن‌ها ممکن است در بلندمدت مشخص شود و یا اهداف آن‌ها ممکن است در نگاه دیگران غیرممکن به نظر بیاید اما کارآفرینان، موقعیت‌ها را از یک دیدگاه متفاوت می‌بینند و باور دارند که اهداف آن‌ها واقع بینانه و دست یافتنی است. آن‌ها معمولاً نقاط را در محدوده‌ای که دانش آن‌ها قابل بهره‌برداری است، فرصت‌یابی می‌کنند. پیش‌زمینه‌ها و تجربیات، هر یک احتمال موفقیت آن‌ها را افزایش می‌دهد. یک نویسنده می‌گوید: کار کارآفرین، برنامه‌ریزی و محاسبه ریسک بر پایه دانش بازار می‌باشد. دستیابی به منابع برای اهداف از پیش تعیین شده، از شروط لازم برای موفقیت است. به عبارت دیگر، کارآفرینان موفق، هیچ‌گاه بی‌محابا خطر نمی‌کنند.
۳. **اعتماد به موفقیت:** کارآفرینان به موفقیت خود ایمان دارند. آن‌ها نسبت به موفقیت خود، خوش‌بین هستند.
۴. تمایل به گرفتن بازخورد سریع: کارآفرینان از چالش‌های کسب و کار لذت می‌برند. آن‌ها دوست دارند بدانند که نتیجه حاصله چه خواهد بود؟
۵. **انرژی بالا:** کارآفرینان دارای انرژی بیش‌تری نسبت به افراد معمولی هستند. این انرژی، می‌تواند یک عامل حیاتی باشد که سبب تلاش شگفت‌انگیزی از سوی کارآفرین برای راه‌اندازی کسب و کار مستقل خود می‌شود. ساعات طولانی کار و تلاش خستگی‌ناپذیر، برای آن‌ها یک قانون است.
۶. **آینده‌نگری:** کارآفرینان یک احساس و تعریف درست از جستجوی فرصت‌ها دارند. آن‌ها پیش‌رو را نگاه می‌کنند و کمتر نگران آنچه دیروز انجام داده‌اند و آنچه فردا باید انجام دهند، هستند. آن‌ها مایل به بازگشت به گذشته و خوشحالی به سبب موفقیت‌هایشان نیستند. کارآفرینان واقعی بر آینده تمرکز می‌کنند. کارآفرینان، جایی که بیش‌تر مردم فقط مشکلات و غیرممکن‌ها را می‌بینند، پتانسیل‌ها را می‌بینند و سرانجام، افکارشان تبدیل به موفقیت‌های بزرگ برای آن‌ها می‌شود. در حالی که مدیران درباره منابع در دسترس نگران هستند، کارآفرینان، علاقه‌مند به کشف و سرمایه‌گذاری در فرصت‌ها هستند.
۷. **مهارت در سازماندهی:** کارآفرینان می‌دانند که چطور افراد را جهت انجام فعالیت‌ها کنار هم قرار دهند. ترکیب اثربخش افراد و مشاغل، کارآفرینان را قادر می‌سازد که چشم‌اندازشان را به واقعیت تبدیل کنند.
۸. **توجه به ارزش موفقیت، بیش از پول:** یکی از تصورات غلط درباره کارآفرینان این است که آن‌ها تنها برای دستیابی به پول کار می‌کنند. اما به نظر می‌رسد که نیاز به موفقیت، انگیزش و ارزش اولیه کارآفرینان می‌باشد و پول، تنها یک سمبل از دستیابی به موفقیت است.

برخی دیگر از ویژگی‌های بارز کارآفرینان عبارتند از:

۱. **تعهد بالا:** کارآفرینی، کاری دشوار است و راه‌اندازی موفق یک کسب و کار، نیازمند تعهد بالا از سوی کارآفرین است. مؤسسان یک کسب و کار، غالباً خود را در کارشان کاملاً غرق می‌کنند. اغلب کارآفرینان بایستی بتوانند بر موانع بی‌شماری غلبه کنند که این امر، نیازمند تعهد بالاست.
 ۲. **تحمل ابهام:** کارآفرینان، دارای تحمل بسیاری نسبت به ابهامات ناشی از تغییر شرایط و محیط هستند. این توانایی برای کنترل عدم قطعیت‌های محیطی، حیاتی است، چرا که کارآفرینان به طور پیوسته تصمیماتی می‌گیرند که در آن‌ها، از اطلاعات جدید و بعضاً متناقض که از منابع متنوع و ناآشنا به دست آمده‌اند، استفاده می‌کنند.
 ۳. **انعطاف‌پذیری:** یکی از ویژگی‌های کارآفرینان حقیقی، توانایی آن‌ها در سازگاری و تطابق با نیازهای متغیر مشتریان و کسب و کارشان است.
- البته باید به این نکته مهم توجه کرد که کارآفرینان، شخصیت‌های منحصر بفردی نیستند که بتوان از قبل پیش بینی کرد که چه کسی کارآفرین می‌شود و چه کسی نمی‌شود. در واقع ویژگی‌های کارآفرینان بسیار متنوع است. هر کس بدون در نظر گرفتن سن، سابقه، جنسیت، رنگ پوست، ملیت و یا دیگر مشخصه‌ها می‌تواند یک کارآفرین شود و هیچ محدودیتی در این باره وجود ندارد. کارآفرینی یک راز نیست؛ یک انضباط عملی است. کارآفرینی یک موهبت ژنتیکی نیست، بلکه مهارتی است که اغلب مردم می‌توانند بیاموزند. لزومی ندارد که شما یک شخص اسطوره‌ای باشید؛ فقط کافی است با تمام وجود بخواهید.

چگونه کودکان خود را کارآفرین بار بیاوریم؟

سرچشمه کارآفرینی و ریشه‌های آن را باید در کجا جست؟ ژنتیک، محیط، و یا برای مثال فرهنگ خانواده؟ تصور بسیاری چنین است که افراد از شکم مادر خود کارآفرین زاده می‌شوند، چرا که کارآفرینان دارای خصوصیتی هستند که افراد عادی از آن بی‌بهره‌اند.

اما شواهد حاکی از آن است که روحیه کارآفرینی بر بستر ارزش‌های فرهنگی و خانوادگی و از بدو کودکی شکل می‌گیرد. افراد با تفکر کارآفرینی از همان آغاز کودکی می‌آموزند که به خود متکی باشند، مستقل باشند، در تصمیم‌گیری قاطع باشند و کمی جاه‌طلب بوده و قواعد و دستورالعمل‌ها را به چالش بکشند.

کمرون هرولد از جمله کارآفرینان مطرح کسب و کار، در یکی از سخنران‌های انگیزشی خود مروری بر مسأله کارآفرینی می‌کند و آن را مورد تحلیل قرار می‌دهد. وی می‌گوید که همیشه در مدرسه شاگرد گردن کشی بوده و

درشش هم خوب نبوده است . اما هرولد نقطه قوت خود را عشق به کسب درآمد و کاسبی از همان ابتدای کودکی می‌داند.

او اعتقاد دارد که فرهنگ خانوادگی‌اش از او یک کارآفرین ساخته است. هرولد اعتقاد دارد که بسیاری از شایستگی‌ها و استعداد‌های کودک از همان ابتدا در نطفه خفه می‌شوند و به شکوفایی نمی‌انجامند. کمرون هرولد تنها ۸ سال داشت که توانست در رقابت‌های سخنرانی و فن بیان مدرسه برنده شود، اما به قول خودش هیچکس التفاتی به این شایستگی و پرورش آن نداشت و در عوض همواره او را به درس خواندن تشویق می‌کردند. بگذریم که حتی کلاس‌های خصوصی هم نمی‌توانست از پس این کودک جاه طلب برآیند. به عقیده او دنیای کنونی بیش از پزشک و وکیل و مهندس به افراد کارآفرین نیاز دارد.

کسانی که ایده‌های زیادی در سر دارند و برای اجرایی کردن آن‌ها سر از پا نمی‌شناسند و یا متوجه کمبودهای موجود در دنیا می‌شوند و تصمیم می‌گیرند که قاطعانه راه‌حلی برای این نیازها بیابند. هرولد اعتقاد دارد که فرهنگ خانواده و یا جامعه باید به گونه‌ای باشد که به کودکان ماهیگیری یاد بدهد نه آن‌که به او ماهی بدهد. در همین رابطه ضرب‌المثلی قدیمی با این مضمون وجود دارد که «اگر می‌خواهی به فردی یک روز غذا بدهی، به او ماهی بده . ولی اگر می‌خواهی همه عمر او را سیر کنی، به او ماهیگیری یاد بده.» در واقع این ضرب‌المثل بیانگر رسالت کارآفرینی در جامعه است و ضروری است که کودکان را با همین طرز فکر، فردی کارآفرین بار بیاوریم.

نظام آموزشی و تربیتی موجود به کودکان می‌آموزد که تنها دنبال مشاغل اصطلاحاً با پرستیژ اجتماعی باشند و کمتر شنیده می‌شود که کودکان تشویق به کارآفرین شدن بشوند. رسانه‌ها نیز مدام بر طبل مشاغل لوکس می‌کوبند و خوانندگی، مدلینگ و یا فوتبالیست شدن را در گوش کودکان زمزمه می‌کنند. حتی در سطوح بالاتر نیز عمده ی برنامه‌های آموزشی رشته MBA به جای نهادینه کردن تفکر راهبردی و اجرایی، افراد را تشویق می‌کنند که در شرکت‌های بزرگ به عنوان مدیر و یا کارمند به استخدام درآیند.

حال آن‌که کارآفرینی منبع پایدار خلق ثروت و ارزش اجتماعی است و کارآفرینان هر جامعه‌ای مروج فرهنگ، روحیه رقابت‌پذیری، نواندیشی و پویایی اقتصادی آن جامعه هستند. یک کارآفرین، کارآفرین به دنیا نمی‌آید، و افراد می‌توانند از همان بدو کودکی به گونه‌ای تربیت شوند که با ذهنی جستجوگر و پویا به دنبال یادگیری و درک زاویه‌های پنهان هر پدیده باشند و روحیه کارآفرینی داشته باشند.

حتی عوامل درونی و ذاتی مرتبط با کارآفرینی را می‌توان با آموزش، تقویت و یا ترمیم کرد. کارآفرینان احساسی

ریشه‌دار درون خود دارند که مدام آن‌ها را به سمت تولید و خلق ثروت و یا ایجاد و راه‌اندازی کسب و کارهای جدید سوق می‌دهد و این نیاز درونی و ارضای آن همواره موجی از شادی و رضایت را درونشان پدید می‌آورد.

کنید. بازی‌ها می‌توانند عاملی اساسی در گذار به مسئولیت‌پذیری باشند، لذا با استفاده از ابزار بازی به کودکان خود یاد دهید که چگونه کار کنند و چگونه با دیگران تعامل و بده بستان داشته باشند. به شکل بجا و مناسب از پاداش بهره ببرید و بیشتر از پاداش‌های غیرمادی برای انگیزش کودکان استفاده کنید.

کمرون هرولد در دوران کودکی و به لطف سخت‌گیری‌های دلسوزانه پدر یاد گرفت که چگونه با فروش ضایعات کارگاه پدر خود از زباله کسب درآمد کند. او آموخت که چگونه با خرید کتاب از بچه‌های فقیر و فروش آن به بچه‌های ثروتمندتر، ارزان بخرد و گران بفروشد، او اهمیت مشتریان تکراری را با مراجعه منظم برای کوتاه کردن چمن حیاط همسایه‌ها آموخت، او یاد گرفت که چگونه با مشتری بر سر تنها چند پول سیاه مذاکره کند و چگونه نیاز مشتری را به او یادآور سازد. او یادآور سازد. او یاد گرفته بود که پول خود را هدر ندهد، چرا که یک بار پدرش مجبورش کرده بود که سکه‌ای را که تصادفاً از جیبش افتاده بود و وسط خیابان رفته بود را برگرداند. به نظر هرولد دادن پول توجیبی به کودکان آن‌ها را کارمند مأب بار می‌آورد و موجب می‌شود که کودکان در آینده تنها چشم انتظار کسی باشند که آن‌ها را استخدام کرده و سر هر ماه حقوقشان را بدهد. پس انداز، مدیریت پول و هزینه کردن آن را به کودکان خود یاد دهید.

به کودکان خود بیاموزید که چگونه فرصت‌ها را کشف و از آن‌ها بهره‌برداری کنند*.

برای مثال از آن‌ها بخواهید که در خانه بچرخند و چیزهایی را که نیاز به تعمیر دارد بیابند. سپس با آن‌ها مذاکره کنید و به جای پول توجیبی به ازای یافتن هر فرصت به آن‌ها دستمزد بدهید.

• ارزش پول را به آنها یادآور شوید*

باید این درک را در کودکان خود به وجود آورید که زندگی آسوده آن‌ها حاصل ایثار و کوشش‌های طاقت‌فرسای والدین است. آن‌ها باید پی به ارزش پول ببرند و نحوه کسب و هزینه کردن آن را بیاموزند. لذا این احساس را در آن‌ها به وجود آورید که گویی عهده‌دار اداره‌ی یک کسب و کار هستند و باید در این راه آزمون و خطا کرده و برای نیل به اهداف خود مبارزه و از سد مشکلات گذر کنند..

تفکر تحول‌گرا و ریسک‌پذیر را به کودکان بیاموزید*

به عقیده‌ی بسیاری از کارآفرینان تغییر تنها عامل ثابت است . لذا باید به کودکان میدان داد که مشاغل و کارهای مختلف را تجربه کنند . کارآفرینان خطرپذیرند و می‌توانند به راحتی از ناحیه آسایش خود فاصله گرفته و حرفه های گوناگون را تجربه و یا فرصت‌های تازه را کشف کنند.

*کودکان خود را به کسب مدارج علمی دانشگاهی تشویق کنید

کسب مدارج علمی دانشگاهی تجربه ای مفید برای کودکان خواهد بود، اما نباید آن ها را در قید و بند مدرک گرایی محدود کند. به این ترتیب آن‌ها به بینشی عمیق نسبت به مباحث مختلف دست می‌یابند.

*پرورش کودکانی سالم

افراد کارآفرین سخت‌کوشند و ساعت‌های زیادی را به کار می‌پردازند، بنابراین باید از نظر جسمانی قیراق باشند تا ذهنی سالم داشته باشند، و به قول معروف عقل سالم در بدن سالم است.

همیشه مذاکره و پرهیز از نق زدن را به آن‌ها بیاموزید. گاه به جای این‌که شما برای کودکان تان قصه‌گویی کنید، از آن‌ها بخواهید که برای شما داستان بگویند، این کار موجب شکوفایی تفکر خلاق، عزت نفس و مهارت فروش را به آن‌ها می‌آموزد

روش‌های تعامل با افراد بد و خوب را به آن‌ها بیاموزید تا در آینده بتوانند به خوبی از عهده‌ی اداره‌ی کارمندان‌شان بر بیایند.

کودکان خود را جلوی جمع ببرید و از آن‌ها بخواهید که گاهی برای دیگران سخنرانی کنند . زمانی که با هم بیرون می‌روید مثلاً به یک رستوران، به او بیاموزید که فرق بین خدمات بد و خوب چیست و چرا نباید به مشتری خدمات نامناسب ارائه کرد.

به آن‌ها اجازه دهید که وسایل و اسباب بازی‌های کهنه خود را به دیگران بفروشند.

نکته مهم:

باز هم یادآور می‌شوم تیپ شخصیتی انسان تا قبل از ۱۵ سالگی شکل می‌گیرد. در بزرگسالی سعی نکنید فردی را با آموزش کارآفرین کنید، چون کارآفرینان از تیپ‌های شخصیتی حرکتی برخوردار هستند. اینان قدرت ریسک‌پذیری بالایی دارند، اما اگر کسی تیپ شخصیتی ذهنی داشته باشد، او انسان محتاطی است که برای شغل‌های مطالعاتی و محاسباتی مناسب است اما برای کارآفرینی توصیه نمی‌شود. به زبان ساده بگویم، کارآفرینی به حوزه دل (به قول ایرانیها فرد باید جگر داشته باشد) برمی‌گردد. اما آموزش مربوط به حوزه مغز است . ما با آموزش انسان را عامل

می‌کنیم، اما نمی‌توانیم با آموزش او را عامل بار بیاوریم. بهترین راه این است که انسانهای دارای تیپ‌های شخصیتی حرکتی را که ذاتاً عامل هستند را با آموزش در مسیر صحیح تر قرار دهیم. پس توصیه می‌کنم اگر می‌خواهید فرزندان کارآفرین بار بیابید، از کودکی تعلیم او را شروع کنید.

ده راه آموزش کارآفرینی به کودکان

۱- آرزوی هر پدر و مادری استقلال و موفقیت فرزندان است. واقعیت این است که الگوی قدیمی، کسب مدرک دانشگاهی، پیدا کردن شغل ثابت و بالا رفتن از پله‌های ترقی این روزها جواب نمی‌دهد. افزایش جمعیت، بحران‌های اقتصادی، جهانی‌شدن، کاهش قدرت کسب درآمد، بازارهای اشتغال ایستا همه و همه خبر از آینده شغلی مبهم این نسل می‌دهد.

جوانی که تازه تحصیلات خود را به پایان رسانده ماه‌ها و اغلب سال‌ها دنبال کار می‌گردد. کارآموزی‌هایی که حتی بعد از شش ماه فعالیت هیچ دستمزدی به شخص پرداخت نمی‌کنند! ظاهر اوضاع خوب نیست! حال وظیفه ما در قبال کودکان

: آموزش کارآفرینی به کودکان است.

کارآفرینی کودکان را مستقل و موفق بار می‌آورد و به آن‌ها می‌آموزد زندگی هدفمند و مستقلی در سایه کارآفرینی برای خود رقم بزنند. به آن‌ها می‌آموزد از پس زندگی خود آن‌هم در این شرایط پیچیده و بی‌رحم بر بیایند. را ادامه داده ویژگی ضروری هنر کارآفرینی را باهم مرور می‌کنیم و وظیفه شما به عنوان پدر یا مادر پرورش این ویژگی‌ها در فرزندان است.

۱- معرفی پول و فرایندهای مالی

شناخت فرایندهای مالی یکی از اساسی‌ترین نیازهای فرزندان امروز است. متأسفانه مدارس به این موضوع خیلی توجه نمی‌کنند. شما هم این موضوع را پناه بر خدا کنار نگذارید و برعکس پای کار بمانید و به بچه‌ها بفهمانید که پول ارزش دارد و یک ریال هم یک ریال است. سرمایه‌گذاری و پس‌انداز را به آن‌ها بیاموزید و در مورد راه‌هایی که می‌توان از پول، پول درآورد صحبت کنید. در بحث‌های مالی خانواده کودکان را شرکت دهید و از آن‌ها نظرخواهی کنید. مثلاً بپرسید که به نظر آن‌ها برای چه موضوعی باید پول پس‌انداز کنید. ایجاد حس مسئولیت و اعتماد به کودکان ذهن کارآفرین ایشان را تقویت می‌کند.

۲- تمرین کارآفرینی

به کودکان بیاموزید که جهان اطراف پر از فرصت‌های شغلی است و فقط به کمی دقت و توجه نیاز دارد و الزماً نیاید به دنبال استخدام باشند. پس دفعه بعدی که از شما پول خواست به او پیشنهاد کنید که به اطراف توجه کند و پول موردنیاز را خودش تهیه کند.

کامرون هرولدمیگوید: از کودکی کارآفرینی را آموخته و به همین دلیل از فرزندان خودش می‌خواهد که به محیط اطراف خانه نگاه کنند و کارهایی را که لازم است انجام شوند پیدا کنند و سپس باهم در مورد قیمت هر کار بحث کنند. [ویدئو سخنرانی هرولد در سایت تد [شما نیز می‌توانید کلرآفرینی را با انجام پروژه‌های سبک شروع کنید مثل فروختن اسباب‌بازی‌های قدیمی از طریق فروشگاه‌های اینترنتی. با این حرکت کودکان باقیمت‌گذاری، بازاریابی و حتی شیوه‌های کلاهبرداری از آنها آشنا می‌شوند و آنها را با ترس‌های جهان واقعی روبه‌رو می‌کند.

۳- تقویت حس کنجکاوی و جست‌وجو

در کنار جست‌وجو سؤال پرسیدن را در کودکان خود نهادینه کنید. اجازه ندهید که با راه‌حل‌های تکراری با مشکلات مواجه شوند. مطالعه کنند و تا می‌توانند بیاموزند تا با ایده‌ها و روش‌های جدید با مسائل روبه‌رو شوند. پیرامیدیار (موسس شرکت eBay) کنجکاوی را یک عامل کلیدی در شناخت و درک جهان می‌داند. امیدیار به لطف زمینه‌های فرهنگی والدینش با دو فرهنگ ایرانی و فرانسوی آشنایی داشته است و می‌گوید: آشنایی با این فرهنگ‌ها به من آموخت که یک موضوع را از زوایای مختلف می‌توان دید و مجبور نیستید کارها را همان‌طور که قبلاً انجام می‌شده انجام بدهید.

اجازه بدهید کودکان با محیط پیرامون ارتباط برقرار کنند با آدم‌هایی از صنف‌های مختلف البته مراقبشان باشید. فرصت‌های خوبی منتظرشان است.

۴- هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی را به آنها بیاموزید

هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی دو بخش جدایی‌ناپذیر فرایند کارآفرینی هستند. هرچه زودتر این دو عادت مثبت به کودک آموخته شود بهتر است. به کودکان خود تکنیک اسمارت (S.M.A.R.T) را بیاموزید که اهداف شامل این ۵ ویژگی باشد: خاص، قابل اندازه‌گیری، قابل دستیابی، واقع‌گرایانه و زمانبندی شده باشد. از آنها بخواهید ۵ هدفی که ویژگی‌های ذکر شده را دارند بنویسند. تحقیقات نشان می‌دهد که نوشتن اهداف تا ۸۰ درصد احتمال دستیابی به آنها را بالا می‌برد. در قدم بعدی از آنها بخواهید ۵ حرکت که برای رسیدن به این اهداف لازم است بنویسند. از آنها حمایت کنید تا به اهدافی که تعیین کرده‌اند برسند با این کار کودکان ارزشمند بودن و موفقیت فردی را از نزدیک لمس خواهند کرد.

۵- کارگروهی

هیچکس به تنهایی کافی نیست. همه ما برای رسیدن به اهدافمان به دیگران نیاز داریم. همه کارآفرینان برتر ارزش کار گروهی را به خوبی می‌شناسند. به کودکان بیاموزید که چگونه با دیگران برای رسیدن به اهداف مشترک تلاش کنند. یکی از بهترین راه‌ها تشویق کودکان به شرکت در ورزش‌های گروهی است. ورزش به خوبی ارزش‌ها و قوانین کار گروهی را به کودکان می‌آموزد. آرتور بلنک صاحب فروشگاه‌های زنجیره ایی Home Depot و صاحب تیم فوتبال آتلانتا معتقد است که ورزش اهمیت کار گروهی را متذکر می‌شود.

آرتور ۶ فرزند دارد که هرکدام از آن‌ها در رشته‌های ورزشی خاصی فعالیت می‌کنند. آرتور معتقد است که ورزش به آن‌ها می‌آموزد که چگونه از سد مشکلات بگذرند و چگونه تیم خود را رهبری کنند و الهام بخش ایشان باشند. همه مواردی که ذکر شد بخش‌های ضروری کارآفرینی هستند.

۶- کارهایی را که باکیفیت و خلاقانه انجام شده‌اند تشویق کنید

ویژگیهای کودکان خلاق چیست؟

۱. کودکان خلاق اغلب با آب و تاب حرف می‌زنند. ذکر جزئیات يك ماجرا و به تفصیل سخن گفتن می‌تواند نشانه قدرت خیال و تصور زیاد باشد.
۲. برای مسائل راه حل‌ها و پاسخ‌های متفاوتی دارند.
۳. کودک خلاق در گوش دادن، مشاهده کردن یا انجام دادن کاری با دقت و توجه زیاد عمل می‌کند.
۴. کودکان خلاق شور و نشاط و فعالیت‌های جسمانی زیادی دارند.
۵. در صحبت‌های خود از مقایسه زیاد استفاده می‌کنند.
۶. عادت به واری منابع مختلف دارند. و همیشه در کاری که انجام می‌دهد غرق می‌شود.
۷. با دقت به اشیا و پیرامون خود می‌نگرند. و به راحتی از هر چیزی نمی‌گذرند.
۸. اشتیاق زیادی دارند تا در مورد کشفیات خود با دیگران صحبت کنند و در این راه از ابراز عقاید و مفاهیم جدید لذت می‌برند.
۹. توانایی ابداع بازیهای جدید و تغییر در بازیها دارند و همیشه در پی راه‌های غیر معمول می‌باشند.
۱۰. کنجکاوی زیادی برای سردرآوردن از امور دارند. و برای رسیدن به هدفش از تمام اشیا و اسباب بازی هایش استفاده می‌کند.
۱۱. در گفتار خود جسارت زیادی دارند و از اشتباه کردن نمی‌ترسند.
۱۲. سئوالات عجیبی طرح می‌کنند و به چیستان و معماها و یافتن پاسخ آنها علاقه دارند.
۱۳. کودکان خلاق علاقه زیادی به نقاشی و ترسیم افکار و ایده هایشان دارند و اکثرا هم برای نقاشی‌های خود توضیح می‌دهند که در نقاشی چه کشیده‌اند.
۱۴. قوه تخیل بسیار خوبی دارند و از این رو اهل ریسک و خطر کردن نیز هستند.

۱۵. به تجربه کردن و آزمایش علاقه فراوانی دارد و قادرند بارها و بارها مواد مختلف را با هم مخلوط کنند تا رنگ ها یا جنس ها و یا بوهای جدید و متنوعی بدست آورند.
۱۶. حس استقلال طلبی دارند و اکثرا مستقل عمل می کنند.
۱۷. کودک خلاق پشت کار و مداومت دارد و سختکوش است.

روشهای ایجاد خلاقیت در کودکان

- همه ما دوست داریم فرزندی خوش ذوق، خلاق و باهوش داشته باشیم . همه پدر و مادرها دوست دارند در مورد تربیت و زندگی فرزندان خود دغدغه های کمتری داشته باشند . ما فکر می کنیم شما هم این گونه هستید و چنین طرز فکری دارید، اگر پاسختان مثبت است به یاد داشته باشید برای رسیدن به چنین هدفی باید از همان ماه های نخست تولد فرزندتان به این موضوعات توجه کنید . پیش از فرزندتان این شما هستید که باید آماده باشید. آماده برای تربیت خلاقیت، هوش و استعداد او . درست است که هوش و استعداد تا حد زیادی خدادادی است، اما خانواده در تربیت و شکوفایی آن نقشی اساسی دارد .
- در همین جا باید به این نکته هم اشاره کنیم که خلاقیت با هوش و استعداد متفاوت است . همه افراد باهوش الزاما خلاق نیستند . افراد خلاق، پیرامون خود را نوع دیگری می بینند. آنها برای حل مسائل به راه های همیشگی و همگانی رجوع نمی کنند و دیدشان به همه آنچه دور و بر ماست با بقیه تفاوت دارد . به همین دلایل و چون این افراد راه های جدید و بدیع برای مشکلات شان پیدا می کنند، از زندگی بیشتر لذت می برند و شادتر از بقیه هستند.
- پس اگر فرزند شما چنین روحیه ای دارد، سرزنشش نکنید . نگوئید تو با بقیه فرق داری . از دستش عصبانی نشوید و به جای همه این کارها تلاش کنید تا آنجا که می توانید خلاقیت او را پرورش دهید. تا یادم نرفته تاکید کنم از این که بچه بگوید حوصله اش سر رفته نباید ناراحت شوید. اتفاقا این لحظه همان بزنگاهی است که شما می توانید او را با کارهای جالب سرگرم کنید و خلاقیتش را پرورش دهید.
- از خاک و گل کمک بگیرید
- مدت ها است دیگر بچه ها با خاک و گل بازی نمی کنند. اگر حیاط مناسبی دارید یا پارکی نزدیکی خانه تان قرار دارد، به شما توصیه می کنیم فرزندتان را از این بازی های لذتبخش محروم نکنید. با او همراه شوید و اجازه دهید حسابی خاک بازی کند . این نوع بازی و ساختن برخی سازه ها و اشیا با گل به خلاقیت او بسیار کمک می کند.
- کاردستی بسازید
- اگر پارکی در دسترس نیست ناامید نشوید. با استفاده از چند وسیله کهنه و از کار افتاده یا خمیرهای بازی هم می توانید بچه ها را سرگرم و به افزایش قدرت خلاقیت آنها کمک کنید . البته به شرطی که بچه ها را آزاد بگذارید تا قدری ریخت و پاش هم بکنند . می توانید با آنها مسابقه ساختن کاردستی های مختلف بدهید و ده ها کار دیگر که می توان در خانه انجام داد.
- بچه ها را منفعل بار نیاورید
- مشکل بزرگ خانواده های دوران ما و به تبع آنها بچه ها، تماشای بیش از حد تلویزیون است . حالا دیگر به طور معمول از عصر تا موقعی که آخرین نفر در خانه به خواب رود، تلویزیون روشن است . بچه ها هم

(بویژه در فصل تعطیل م دارس) جلوی این جعبه جادویی لم می دهند و مشغول تماشا می شوند. به همین دلیل لازم است ساعات تماشا را محدود کنید و به جای آن اسباب بازی های ساده و مناسب سن بچه ها را در اختیارشان قرار دهید. تأکید بر این که اسباب بازی ساده باشد به این دلیل است که بچه باید از بازی با آن لذت ببرد. نکته دیگر هم این که اسباب بازی های گران قیمت الزاما بهتر نیستند و در اغلب آنها (مانند یک آدم آهنی) بچه نقش بسیار کمی در بازی دارد و بیشتر تماشاجی است.

- تشویق فراموش نشود
- یادتان باشد همه ما درصدی خلاقیت داریم و مهم آن است که همان را پرورش دهیم. پس انتظار نداشته باشید کودک شما در تمام زمینه ها بهترین باشد. کاری که شما باید انجام دهید آن است که پیشرفت های عادی کودکان را ببینید و او را برای انجام آنها تشویق کنید. تشویق لفظی و کارهایی مانند نصب نقاشی های کودک روی دیوار یا یخچال خانه از این دست موارد است.
- به او مسئولیت بدهید
- یادتان باشد متناسب با سن فرزندتان کار هایی را در خانه به او محول کنید. این شیوه در او احساس خوبی ایجاد خواهد کرد. دادن مسئولیت و خواستن از او، به فرزند شما می آموزد برای حل مسائل زندگی اش فکر کند و راه حل بیابد.
- کتاب خواندن یادتان نرود
- همیشه به خاطر داشته باشید خواندن کتاب یکی از بهترین شیوه ها برای پرورش خلاقیت بچه هاست. برایش کتاب بخوانید و پیش از پایان یافتن کتاب از او بخواهید پایان داستان را تعریف کند. پس از خواندن کتاب هم می توانید با کمک هم داستان را به صورت نمایشی اجرا کنید.
- همه این کارها خلاقیت کودک شما را تقویت خواهد کرد. نکته مهم آن است که برنامه هایی از این دست باید به صورت مداوم استمرار داشته باشد تا اثری ماندگار بر جای گذارد.
- بچه ها را درست تربیت کنیم
- سال های نسبتا دور، مادرها کمتر به فکر مسائل و مشکلات روحی بچه ها بودند. پدرها که جای خود را داشت؛ اغلب آنها به دلیل مشکلات مالی خانواده و مسائل اقتصادی شهر و کشورشان دغدغه های خاصی داشتند که اصلا فرصتی برای به فکر بچه ها بودن به آنها نمی داد.
- با تغییر دیدگاه ها طی سال های متمادی، شاهد دگرگونی نگاه خانواده نسبت به بچه ها بودیم. دگرگونی هایی که نتایجش در نقاط مختلف، متفاوت و گاهی متناقض بود. این روش در قرن بیست و یکم نیز ادامه یافت به طوری که سال های اخیر شاهد رفتارهایی از سوی والدین نسبت به بچه ها هستیم که به همان اندازه بی تفاوتی سال های دور خطرناک تر است. البته برخی محققان اثرات سوء روش اخیر پدر و مادرها را بدتر از رفتارهای قدیم می دانند.
- امروزه در بعضی خانه ها شاهد رفتار افراطگونه والدین و بویژه مادرها هستیم. مادرهایی که گویا از صبح تا شب وظیفه ای جز مراقبت از فرزندشان ندارند. این شیوه غلط از نوع بیدار کردن بچه (بچه ها) آغاز می شود و تا هنگام خواب آنها ادامه دارد. وقتی بچه با خواهش و تمنای مادر دست و رویش را می شوید و صبحانه اش روی میز آماده و چیده شده است. اگر گاهی اشتهایی برای خوردن نباشد، مادر است که لقمه

می‌گیرد و فنجان شیر یا چای را به سوی دهان بچه می‌برد. پس از این مراسم صبحانه خوردن، نوبت به پوشیدن لباس‌ها می‌رسد و باز هم خواهش و تمنای مادر!

- بچه بدخلفی می‌کند و خودش را روی تخت می‌اندازد، ولی مادر دست بردار نیست. بچه کارش را می‌کند و مادر روش خود را ادامه می‌دهد. این کار تا گرفتن دست او و بردنش به آن طرف خی‌ابان، ایستادن تا آمدن اتوبوس مدرسه، خوراندن به زور ناهار و ... ادامه دارد. دادن آب‌میوه و قرص‌های ویتامین و مشاوره با پزشک و روان‌شناس و ... هم جای خود را دارد.
- چنین شیوه‌هایی نه تنها به سود بچه‌های امروزی نیست که جوامع مختلف را با خطر ظهور و بروز نسل جوان بی‌برنامه، بی‌تحرک و فاقد مسئولیت و خلاقیت مواجه می‌کند. محققان بر این باورند که پدرها و مادرها باید پیش و بیش از هر چیز، خلاقیت، استقلال و آمادگی رویارویی با مشکلات زندگی را به فرزندان شان بیاموزند. تربیت بچه‌هایی که دیگر قادر نیستند غذای خود را هم گرم کنند یا لباس‌شان را هیچ وقت اتو نمی‌زنند هم به زیان خودشان است و هم به ضرر خانواده و جامعه.
- والدین باید بیاموزند چگونه حس خلاقیت، خودباوری و ... را در فرزندانشان تقویت کنند. بچه‌ها قبل از هر سیستم آموزش رسمی، در خانه و کنار خانواده رشد می‌کنند و اگر در این محیط برای زندگی جمعی آماده نشوند، هنگام مواجهه با دنیای خارج از خانه دچار مشکلات متعدد خواهند شد.
- شاید به جرأت بتوان گفت «امروز مهم‌ترین نقش پدر و مادر، آماده کردن بچه‌ها برای زندگی در جامعه و آموختن شیوه‌های صحیح مواجهه با مسائل جهان امروز به آنهاست».

از بچه‌ها بخواهید که حتی فعالیت‌های ساده‌ای مثل انجام تکالیف را هم به بهترین نحو انجام بدهند. این کیفیت و خلاقیت حاکی از مسئولیت‌پذیری و قابل‌اعتماد بودن کودک است. حتی فعالیت‌های انفرادی مثل پیاده روی هم در پرورش استقلال کودکان مؤثر است. جان هوک کارآفرینی را به کوهنوردی تشبیه می‌کند و می‌گوید کارآفرین هم درست مثل کوهنورد خودش را در موقعیت‌های مخاطره‌انگیزی قرار می‌دهد و سپس توجه خود را معطوف به کم کردن خطرات می‌کند. فعالیت‌های باکیفیت و خلاقانه کودکان را با هدیه‌های مادی و معنوی می‌توانید تداوم بخشید.

۷- آموختن از شکست‌ها

در مدرسه به کودکان می‌آموزند که شکست بد است! درحالی‌که شکست می‌تواند یک پیروزی باشد. ناپلئون هیل می‌گوید: «در پس هر شکست موفقیتی بزرگ‌تر یا هم‌طراز نهفته است.» به‌جای سرزنش و تنبیه کودکان سعی کنید عوامل شکست را بیابید و به دنبال چاره‌ای باشید تا از تکرار شدن آن جلوگیری کنید. به آن‌ها بفهمانید که شکست به‌خودی‌خود بد نیست و می‌تواند افق روشنی در دستیابی به اهداف باشد.

به آن‌ها بیاموزید که هرگز تسلیم نشوند و در بدترین شرایط دنبال راه حل باشند. در این صورت اگر با شرایط سختی مواجه شوند دست و پای خودشان را گم نمی‌کنند. هرکس که داشته‌درخوری دارد بارها و بارها شکست خورده است.

۸- تقویت مهارت‌های ارتباطی

یکی از مهارت‌های ضروری که نیاز جوان امروز است همین مهارت‌های ارتباطی است. برقراری ارتباط مؤثر فرصتی است تا کودکان ایده‌های خود را بیان کنند و داشته‌های ذهنی خود را به وضوح به اشتراک بگذارند. این موضوع برگ برنده‌ای در زندگی هر فرد است.

کودکان را مؤدب و مبادی آداب تربیت کنید. به آن‌ها بیاموزید که قاطع و با اعتمادبه‌نفس سخن بگویند و از نظرات خود دفاع کنند. ارتباط چشمی در ارتباط‌های حضوری، بیان قاطع و روشن در ارتباطات تلفنی و رعایت اصول نگارشی در ارتباطات نوشتاری نکاتی است که باید مدنظر قرار دهند مطمئناً این آموزش‌ها ثمرات مؤثری در آینده خواهد داشت.

۹- خدمت به مردم

ارزش خدمت به مردم را به کودکان بیاموزید. همه کارآفرینان برتر به این اصل پایبند بوده‌اند. هر کاری بزرگی ارزش بزرگی می‌طلبد. زندگی فقط در برآورده کردن نیازهای مادی شما خلاصه نمی‌شود بلکه بخشی از آن بهتر کردن دنیا است. در حد توانتان نه بیشتر.

به کودکان بیاموزید که یک تجارت موفق منافع افراد زیادی را تأمین می‌کند. و درواقع صاحبان این تجارت‌ها با کمک به دیگران به خودشان کمک می‌کنند. از آن‌ها بخواهید تا به یک موسسه خیریه کمک مالی کنند یا حتی یک موسسه خیریه تأسیس کنند. این کار به زندگی‌شان معنا می‌بخشد و آن‌ها را به ارزش‌سازنده‌ای پایبند می‌کند.

۱۰- انگیزش

بسیاری از کارآفرینان مهم‌ترین الهام‌بخش و انگیزاننده خود را پدر و مادرشان می‌دانند به‌عنوان مثال بلنک می‌گوید: پدرم در سن ۳۹ سالگی تجارت دارو را آغاز کرد و متأسفانه در سن ۴۴ سالگی یعنی وقتی که من ۱۵ ساله بودم درگذشت و مادرم که تا آن زمان هیچ تجربه تجاری نداشت کار پدرم را ادامه داد و تجارت پدرم را گسترش داد. بچه‌ها چشمشان به شماست! شما بزرگ‌ترین الگوی آن‌ها هستید وقتی می‌گویید سخت کار کنید و از اشتباهاتتان درس بگیرید نشان دهید که شما هم سخت کار می‌کنید و از اشتباهاتتان درس می‌گیرید وقتی از آن‌ها می‌خواهید مؤدب و مبادی آداب باشند نشان دهید که شما هم به حرف‌هایتان و تألیف

شیوه افزایش خلاقیت در کودکان

*برای ایجاد سوالات تازه در ذهن کودکان، او را راهنمایی کنید. آموزش به کودک باید طوری باشد که او را به طرف پرسشهای تازه هدایت کند. معلم باید هنگام جواب دادن به سوالات کودک، او را به سمت مهارت‌های جدید سوق

دهد و از به کار بردن کلماتی مانند بله، خیر، هرگز و امثال آن دوری کند . این نوع جوابها نمی تواند ارتباط کاملی بین سؤالات کودک و معلومات قبلی او برقرار کند.

*حسن کنجکاوی در کودکان را پرورش دهید . برای این امر، هیچ چیز مثل پاسخهای صحیح و مناسب به پرسشهای او موثر نیست . سؤال ، در واقع انعکاس از ذهن تشنه ای است که می خواهد با دریافت جواب از فردی که بهتر از او می داند خود را سیراب کند ، اگر چه احتیاج ، باید فوراً برآورده شود اما کمی مکث بین سؤال و جواب ، غالباً می تواند افکار و ایده ای مفید جهت مباحثه و گفتگو به بار آورد.



*والدین و مربیان ، نه تنها باید درباره امور مربوط به کودک ، بلکه درباره امور خانه و مدرسه نیز از او نظر خواهی کنند و عقاید او را مانند عقاید بزرگسالان در حضور خود ، به بحث و گفتگو بگذارند.

*به عقاید جدید و تازه کودکان احترام بگذارید . کودکانی که به نوعی خلاقیت آنها برانگیخته شده ، روابط و مفاهیم را درک می کنند . لذا والدین و مربیان آنها ممکن است به آنها توجه نداشته باشند و حتی گاهی او عقاید خود را چنان مطرح کند که بزرگسالان قادر به ارزشیابی و جایگزینی آنها نباشند ، تشویق کودکان به ابراز عقاید جدید ، می تواند در رشد خلاقیت آنها موثر واقع شود.

*از مراقبتها و دخالتهای بیش از حد در زندگی کودکان اجتناب کنید . یکی از ویژگیهای انسان خلاق این است که تواناییش را خودش به کار می اندازد . وظیفه والدین و مربیان این است که این قابلیت را در او زنده نگاه دارند و به

کودکان اجازه دهند بعضی اوقات مطابق سلیقه خود اشیاء را کشف کنند . مراقبتها و دخالت‌های زیاد از حد بزرگسالان در زندگی و رفتارهای کودکان ، قابلیت یادگیری مبتکرانه آنها را تضعیف می کند.

از کودکان بخواهید که اشیاء و امور نیمه تمام را تکمیل کنند ؛ از کودکان تقاضا کنید تا جملات نا تمام و داستانهای نا کامل ، تصاویر و نقاشی های نیمه تمام و حتی اشیاء ناقص را کامل نمایند . برای اواسباب بازی هایی بخرید که خودش بتواند آنها را به یکدیگر متصل کند و با آنها مدلهای مختلف خلق کند.

اجازه دهید اشیاء را از نزدیک لمس کنند . علاوه بر م مشاهده اشیاء لازم است کودک آنها را لمس نماید ، زیرا مشاهده شیء به تنهای کنجکاوی کودک را ارضا نمی کند ، کودکانی که از لمس کردن اشیاء محروم می شوند توانایی لازم جهت کشف و اختراع را از دست می دهند . مشاهده همراه با لمس اشیاء ، آنها را در بازی های خیالی ، اختراعات و پاسخ گویی به آزمونهای خلاقیت یاری می دهد . به کودکان اجازه دهید وسایل بی خطر خانه را لمس نمایند. خصوصا کودکان بیرون کشیدن وسایل آشپزخانه از داخل کابینتها و بازی با کاسه و قابلمه و بشقابها را بسیار دوست دارند.

برای کودکان همیشه یک مارک خاص آدامس ، بستنی یا چیزهای مورد علاقه را نخرید . کودکان را تشویق کنید در خرید خوراکی و پوشاک ، مدل های مختلفی را امتحان کنند و از خرید کالاهای تکراری و یکسان اجتناب کنید.



کودک را همیشه از یک مسیر خاص به خانه نبرید . زمانی که با او بیرون می روید ، هنگام برگشتن به خانه به او توضیح دهید که می خواهید از یک راه جدید به خانه بروید . او از این طریق در می یابد برای رسیدن به یک هدف راه های مختلفی وجود دارد.

در مورد کاربردهای مختلف یک وسیله خاص از کودکان سؤال کنید . کاربرد ابزارها و وسایل مختلفی که را در خانه دارید ، برای کودک شرح دهید و از او بپرسید :به نظر تو این وسیله چه کاربردهای دیگری می تواند داشته باشد . به این طریق شما ذهن کودک را مستعد می کنید.

*از مکان های جدید دیدن کنید همراه با کودک به نمایشگاهها و موزه های مختلف و طبیعت زیبا بروید ، اجازه دهید او از نزدیک مکان های گوناگون را شناسایی کند.

*به اتاق او کاغذ های سفید بچسبانید . حدود یک متر از اتاق کودکان را از سطح زمین به طرف بالا به طور سراسری و افقی کاغذ سفید بچسبانید و به او بگویید هر طور که دوست دارد روی آنها نقاشی و طراحی کند . در تزیین اتاق او از سلیقه اش استفاده نمایید . به او یاد دهید که هر چند روز یک بار محل وسایلش را در اتاق تغییر دهد تا به این وسیله زمینه خلاقیت در او پرورش یابد.

پرورش نبوغ مالی فرزندان



فرزندانی باهوش، خلاق، کار آفرین و ثروتمند تربیت کنیم

فرزندان ما با دنیای به مراتب متفاوت تری از دنیایی که ما امروز در آن زندگی میکنیم روبه رو خواهند شد . فرصت های مالی بسیار بزرگی خواهند داشت، ولی مشکلات هم به همان بزرگی خواهند بود.

وظیفه اصلی امروز والدین آماده سازی فرزندشان برای آینده ای سرشار از تغییرات است . آینده ای که تنها داشتن هوش و خلاقیت کارایی نخواهد داشت و در کنار تمام توانایی های فرد، نبوغ مالی و شم اقتصادی، جایگاه زندگی او را تعیین خواهد کرد . فارغ از اینکه کودکان ما در آینده چه شغلی داشته باشند بالاخره با پول و مدیریت آن سروکار خواهند داشت.

اگر کودکان آموزش های مالی قدرتمندی در خانه داشته باشند، میتوانند در هر زمینه ای که دوست دارند مشغول کار شوند و در عین حال وضعیت مالی خوبی هم داشته باشند . در واقع شغلی که در آینده، فرزند شما انتخاب میکند از اهمیت کمی برخوردار است و مهم دانش مالی اوست که میتواند زندگی اش را متحول کند!

آموزش های مالی درخانه و همزمان با روزهای آغاز زندگی، آغاز می شود



به جای آنکه فرزندانی تربیت کنیم تا برای دیگران کار کنند، فرزندانی تربیت کنیم تا با تفکر کارآفرینی، دیگران برای آنها کار کنند . به جای آنکه با مدارک تحصیلی بالا برای افراد کم سواد اما پولدار، کار کنند، افراد با هوش و مدارج بالای علمی و اجتماعی را در راستای اهدافشان مدیریت کرده و نهایتا بجای آنکه آنها برای پول کار کنند، پول برای آنها کلو کند. افرادی که ضمن برخورداری از هوش های چندگانه و خلاقیت کارآمد در تمام جنبه های زندگی، احساس رضایت کاملی از زندگی داشته و شادی و فراوانی نشانه اصلی شان باشد! آموزش های مالی دو وجه بسیار مهم دارد که شروع وجه اصلی آموزش های مالی از روزهای نخست زندگی کودک و وجه دوم آن از حدود پنج، شش سالگی به صورت موازی، در خانه و توسط معلمین اصلی زندگی، یعنی والدین انجام میگردد.



در سایه ی هوش مالی، موارد مهمی چون: عزت نفس، اعتماد به نفس، قدرت تصمیم گیری، هدف گذاری در زندگی، مدیریت زمان، برنامه ریزی، جرات اعتماد به توانایی های خود، توانایی بهره گیری از هوش و استعداد های دیگران، مدیریت افراد و ارتباط موثر با دیگران وجود دارد که همگی آن ها همزمان با تقویت هوش مالی پرورش یافته و در زندگی واقعی فرزندان مان به رشد، شکوفایی و به ثمر نشستن استعدادهای شان کمک شایانی خواهد کرد

کودکان خود را به مدیران اقتصادی بدل کنید

استفاده از چک های شخصی را به کودکان خود یاد بدهید

پول ماهانه ی کودکان خود (پول توجیبی) آن ها را به صورت یک جا پرداخت نکنید. به آن ها بگویید که در طول یک ماه در آن حدی که شما در نظر گرفتهاید اعتبار دارند. هر زمان که به پولی نیاز داشتند باید با یک کاغذ به شکل چک آن مقدار پول را دریافت کنند. در صورتی که در یک ماه مبلغ مورد نظر آن ها از مبلغی که شما در نظر گرفتید بیشتر شد به آن ها توضیح بدهید که این پول را از حساب ماه بعد آن ها کسر خواهید کرد. اگر در این شیوه سخت گیری به خرج دهید آن ها متوجه معنای و اژه هایی چون اعتبار داشتن و بدهکار بودن را به خوبی متوجه خواهند شد

از کودکان خود بخواهید که پس انداز کنند

کودکان و نوجوانان معمولاً به راحتی پول خرج می کنند و علاقه ای به پس انداز کردن ندارند اما باید این مساله را به آنان آموخت که پس انداز کردن یکی از بهترین مسایل زندگی پیش روی آن هاست با هدف قرار دادن یک چیز مهم و دوست داشتنی برای کودکان، مثلاً یک دوچرخه یا یک بازی کامپیوتری یا یک عروسک می توان پس انداز کردن را به آن ها آموخت. کافی است به کودک تفهیم شود که برای خرید هر کدام از این موارد باید در هر ماه مبلغ مشخصی از پولش را کنار بگذارد و به آن دست نزند. برای تشویق کودک می توان پس از چند ماه باقی مانده ی پول را به عنوان جایزه به او داد

آموزش شیوه پس انداز

پس از اینکه به کودکان شیوه پس انداز کردن را آموختید به آن ها بگویید که پس انداز کردن را می توان در روش های مختلف انجام داد.

اول پس انداز طولانی مدت که بهتر است در این فرم کودکان پول معینی را در هر سال به شما بسپارند تا برای خرید وسایل مورد نیاز خودشان در آینده از آن استفاده کنند

روش بعدی فرم کوتاهمدت است که در این روش می‌توان فلک یا جعبه‌ای به کودک داد تا پول هفتگی یا ماهانه خود را در آن نگه دارد و خود مسوول دخل و خرج آن باشد

در روش بعدی که در نظر گرفتن آن کاملاً اختیاری است می‌توان از کودک خواست که پول‌های خرد و بسیار کم را که به نظرش ارزشی ندارند برای مصارف خیریه و اعانه دادن پس‌انداز کند، کودک با تمرین پس‌انداز کردن‌های این گونه مفاهیم اقتصادی زیادی را متوجه خواهد شد.

اهمیت مهارت‌های حرکتی در رشد کودک

بچه‌ها با مهارت‌های حرکتی کامل متولد نمی‌شوند، بلکه رشد حرکتی از طریق یادگیری و تمرین اتفاق می‌افتد. تسلط بر مهارت‌های حرکتی، ترکیبی از رشد جسمانی و توسعه‌ی مهارت‌های حرکتی از طریق تمرین است. مهارت‌های حرکتی نه تنها کودک را قادر می‌سازد تا راه برود و بازی کند، بلکه در نوشتن و هنر نیز نقش دارد. بدون رشد مهارت‌های حرکتی کافی، کودک نمیتواند فعالیت بدنی مناسب داشته باشد.

مهارت‌های حرکتی درشت:

حرکات عضلات بزرگ مهارت‌های حرکتی درشت نامیده می‌شود و فعالیت‌هایی مانند پرتاب کردن و گرفتن توپ، دویدن در یک بازی یا بالا رفتن از یک نردبان را شامل میشود. بسیاری از کودکان نوپا و پیش دبستانی به این فعالیت‌ها تسلط دارند. بچه‌ها ابتدا به ایستادن قائم و حفظ تعادل تمرکز دارند و به تدریج مهارت‌های ظریف بازو، ساق پا و حرکات نیم تنه بدن آسان تر خواهد شد. بین سن ۶-۷ سالگی، بچه‌ها مهارت‌هایی مانند دویدن و پریدن را بهبود می‌بخشند و آنها میتوانند مهارت‌ها را برای حرکات هماهنگ ترکیب کنند. در حالی که دختران نوجوان سطح متوسطی از مهارت‌های حرکتی درشت را به دست می‌آورند. پسران نوجوان سرعت، قدرت و استقامت را در طول سالهای نوجوانی به دست می‌آورند.

مهارت‌های حرکتی ظریف

مهارت‌های حرکتی ظریف حرکات کوچک مانند برداشتن یک قطعه پازل با شست و انگشت اشاره را شامل میشود. بچه‌ها میتوانند مهارت‌های حرکتی ظریف را با بازی‌هایی مثل پازل و مرتب کردن اسباب بازی‌ها تمرین کنند. فعالیت‌های هنری

نیز فرصت های زیادی برای کنترل مهارت های حرکتی ظریف فراهم می کند. برای مثال ترسیم اشکالی مثل دایره و مثلث مهارت هایی لازم جهت نوشتن و روان نویسی است. مهارت های حرکتی ظریف کودکان نقش مهمی در انجام فعالیت های مستقل آنها مانند غذا خوردن و لباس پوشیدن ، باز و بستن در و اشاره کردن به یک نقطه دارد . کنترل حرکتی ظریف در سنین کودکی به رشد خود ادامه می دهد . و کودک به سطحی از ثبات و مهارت می رسد . نوجوانان ممکن است مهارت های حرکتی ظریف بیشتری را از طریق تمرینات خاص مانند یادگیری موسیقی کسب کنند.

فعالیت بدنی

انجام فعالیت بدنی منظم منجر به یک سبک زندگی سالم میشود . فقر مهارت های حرکتی نهایتاً منجر به کاهش در فعالیت های بدنی میشود. برای مثال، اگر یک کودک نو پا در لگد زدن به توپ مشکل دارد، او احتمالاً کمتر در بازی هایی که شامل حرکت میشود شرکت می کند. فقر فعالیت بدنی می تواند به چاقی در دوران کودکی و یا دیگر مشکلات سلامتی منجر شود. علاوه بر این، بسیاری از کارهای گروهی نیازمند حرکت است، به طوری که توسعه مهارت های حرکتی به کودکان در پیشبرد مهارت های اجتماعی شان کمک می کند. فعالیت بدنی همچنین در تخلیه ی انرژی و تنظیم احساسات موثر است. در اوایل نوجوانی فعالیت بدنی روشی مناسب و ایده ال برای بهبود علائم افسردگی یا اضطراب است که اغلب در این سن ظاهر می شود . ورزش به نوجوان کمک می کند تا با دقت و قدرت بهتری به فعالیت بپردازند.

بهبود مهارت های حرکتی

مشکلات کنترل حرکتی جدی بسیار نادر است، اما شما با افزایش فرصت ها برای بازی و تمرین می توانید این مهارت را بهبود بخشید. برای مثال، اگر شما کودک نو پایی دارید که هنوز روی پنجه پا راه میرود، برای او کفشی بخرید که وقتی پاشنه اش را بر زمین میگذارد تولید صدا کند. اگر از بازوهایش جهت حفظ تعادل هنگام راه رفتن استفاده نمی کند، به او یک جفجغه بدهید و او را تشویق کنید تا هنگام راه رفتن آن را تکان دهد و تولید صدا کند . برای کودکی که در رشد حرکات ظریف مشکل دارد وسایل هنری بخرید، مثلاً بخواهید تا مهره ها را نخ بکشد، بچه های بزرگتر ممکن است از یادگیری یک ساز، خوش

نویسی یا کار مکانیکی لذت ببرند. اگر قادر به انجام مداخلات در خانه نیستید کودکان را به یک تیم شنا یا دیگر تیم های ورزشی تابستانی بفرستید. کودک شما باید همه ی این فعالیت ها را یاد بگیرد تا در بزرگسالی عملکرد درستی داشته باشد

مهارت دست ورزی و راههای تقویت آن

کودکی که مهارت های دست ورزی قوی دارد، در سنین پیش دبستانی قادر به مداد گرفتن و آغاز تمرین نوشتن است ولی کودکی که این مهارت را نیاموخته در سنین دبستان با درشت نویسی، نارسا نویسی و بد خطی مواجه می شود. برخی والدین می گویند کودک علاقه ای به نقاشی ندارد در حالی که کودک مهارت های دست ورزی را به دست نیاورده است. لازم است والدین کنار کودک بنشینند و به نحوه مداد دست گرفتن او نظاره کنند و با تشویق کودک به مدادگیری مهارت دست ورزی را در او افزایش دهند و فعالیت های دست ورزی را با او انجام دهند. خمیر بازی، نقاشی با دست، گل بازی، تفکیک کردن اجسام، جورچین، مجاله کردن کاغذ، دوخت و دوز، نمونه هایی از بازی های دست ورزی هستند.

از کجا متوجه شویم این مهارت در فرزندمان شکل گرفته یانه؟

—اولین نشانه های مهارت های دستی از قبل از یک سالگی و زمانی که کودک به سمت مادر دست دراز می کند، شروع میکند شود. با بالا رفتن سن، از یک سالگی به بعد، به شکل قاشق گرفتن در دست و قاشق را به سمت دهان بردن جلوه می کند. از ۲ سالگی به بعد، مهارت ها از نظر درکی شناختی هم افزایش پیدا می کند و کودک می تواند بل دست جورچین های ابتدایی را بسازد یا اشکال را بلند کند و به کمک مادر داخل محل مورد نظر بیندازد. قبل از ۳ سالگی، کودک می تواند از گواش، آبرنگ و رنگ انگشتی استفاده کند و بعد از آن توانایی دست گرفتن ماژیک و مداد را دارد.

کودک در ۴ سالگی باید قادر به کشیدن مربع و در ۶ سالگی قادر به کشیدن مثلث باشد. از ۳ سالگی به بعد کار با قیچی جزو مهارت هایی است که در کودکان شکل می گیرد و مهارت کار با چسب و چسباندن قطعات جدا شده از کاغذ هم از مهارت هایی است که کودکان در این سن قادر به انجام آن هستند.

تمرینات تقویت مهارت دست ورزی:

۱- با قرار دادن کاغذهای باطله در اختیار کودکان از آنها می خواهیم که بدون استفاده از قیچی، با دست های خود کاغذهای باطله را تکه تکه کنند و سپس هر تکه را با سر انگشتان خود به خوبی مجاله کنند. این فعالیت به خوبی می تواند سر انگشتان کودکان را تقویت کند. با چسباندن تکه های مجاله شده کنار یکدیگر بر روی طرح ساده ای مانند

یک ماهی یا یک زنبور و ... می توان به فعالیت کودکان معنای قوی تری ببخشید.

۲- بعد از انجام مرحله اول می توان فعالیت دیگری را با کودکان شروع کرد. با در اختیار قرار دادن کاغذهای رنگی باطله، از آنها بخواهیم که با مرور فعالیت قبلی کاغذها را خرد کنند، سپس بعد از خرد کردن کاغذها همه آنها را در ظرفی بریزند و کمی آب به آن اضافه کنند و حالا با کمک دستان خود خوب ورز دهند. این فعالیت علاوه بر تقویت سر انگشتان، تقویت مچ دست و کف دست را هم به دنبال خواهد داشت و نتیجه کلو نو آموزان هم تهیه خمیر کاغذی است که پس از اضافه کردن مقداری چسب چوب می توانند

با این خمیر توپ و یا هر شکل دیگری را درست کنند که بعد از خشک شدن می توانند با سمباده ای نرم نا صافی های آن را از بین ببرند و همین سمباده زدن هم به تقویت عضلات انگشتان آنها کمک زیادی می کند. خمیر و سفال ابزارهای مستقلی هستند که برای این مرحله مفیدند.

۳- حالا کودکان به مرحله ای رسیده اند که با برش کاغذ بدون قیچی آشنایی بیشتری پیدا کرده اند و حالا می توانیم با راحتی بهتری این فعالیت را به آنها واگذار کنیم.

با در اختیار قرار دادن کاغذ های رنگی یک رو که در پشت آن خطوط ساده ای ترسیم شده، حالا از کودکان می خواهیم که کاغذ را از روی خطی که در پشت آن کشیده است با کنترل، آرام آرام برش دهند. این کار علاوه بر تقویت مهارت های انگشتان، اهدافی نظیر تقویت تمرکز و هماهنگی چشم و دست را نیز به دنبال خواهد داشت. بعد از برش کاغذ های رنگی حالا کودک می تواند با قرار دادن تکه های رنگی کنار هم مناظر زیبایی را خلق کند.

۴- حالا کودکان باید بتوانند با استفاده از ذهن خلاق خود بدون ترسیم خطوط، اشکالی را ببرند و تصویر سازی کنند. بعد از برش با دست حالا می توانیم ابزاری مانند قیچی نوک گرد در اختیار کودکان قرار دهیم و از آنها بخواهیم تصاویر ساده ای را مانند چهار گوش یا سه گوش یا خط ساده ای که از پیش برای آنها ترسیم شده و اندازه کوچکی هم ندارد قیچی کنند و کم کم این مهارت را بالا ببرند و اشکال پیچیده تری را ببرند.

چگونه حواس پنجگانه کودک را تقویت کنیم؟

برای تقویت حواس کودک وسایل و بازی های گوناگونی وجود دارد اما هیچ کدام به اندازه آنچه در طبیعت یافت می شود، نمی تواند آموزنده و جالب توجه باشد.

برای تقویت حواس کودک وسایل و بازی های گوناگونی وجود دارد اما هیچ کدام به اندازه آنچه در طبیعت یافت می شود، نمی تواند آموزنده و جالب توجه باشد. مثلا شما می توانید با رنگ سیب باعث افزایش حس بینایی، با بوی سیب موجب بالا رفتن حس بویایی و با خوردن سیب باعث پرورش حس چشایی او شوید. با هم برخی راه های افزایش

حواس پنجگانه را مرور می‌کنیم.

یک روز خوشمزه را شروع کنید

غذا می‌تواند هر ۵ حس کودک شما را فعال کند. یک روز در ماه را به تهیه یک غذای جدید اختصاص دهید و اجازه دهید فرزندتان با همه حواس پنجگانه خود آن غذا را توضیح بدهد. از او درباره چیزهای بد و خوبی که درباره غذا به نظرش می‌رسد، اعم از صدا، بو، مزه و حس بیشتر سوال کنید. بیرون از خانه دنبالش بگردید به همراه فرزندتان فعالیت‌هایی انجام دهید که حس او را نسبت به بافت‌ها، بوها، صداها، مزه‌ها و دیدنی‌ها تقویت کند. هر جایی برای این کار مناسب است اما بیرون از خانه و طبیعت بهترین انتخاب است. می‌توانید برای این منظور گالری‌های هنری، اجراهای موسیقی و تئاتر و غذاهای متفاوت رستوران‌ها را در نظر بگیرید. آنها مجبور نیستند از همه چیز خوششان بیاید اما نمایش این موارد آنها را حساس و حواس‌شان را تقویت می‌کند.

نمایشگاه برگزار کنید

اجازه دهید کودک‌تان یک نمایشگاه کوچک برگزار کند. او می‌تواند بافت انواع سنگ‌هایی را که جمع کرده، رنگ لباس‌ها، انواع ادویه‌ها و عطرشان و اسامی انواع گوناگون غذاها با طعم‌های مختلف را برای شما به نمایش بگذارد و درباره آنها توضیح دهد.

بازی حواس پنجگانه راه بیندازید

یک کیسه پر از چیزهای جالب و هیجان‌انگیز تهیه کنید؛ چیزهای نرم، سفت، زبر و پیچ و تاب‌دار. بعد از فرزندتان بخواهید چشم‌هایش را ببندد و براساس همین حواس تشخیص دهد چه چیزی را برداشته است. بازی‌های دیگری که می‌توانید انجام دهید به صورت مجزا و برای تقویت هر حس است مثلاً برای تقویت شنوایی از کودک‌تان بخواهید صداهای حیوانات و پرندگان مختلفی را که می‌شناسد، تقلید کند.

یک شعر براساس حواس بنویسید

این کار را هر جا و هر موقع که بخواهید می‌توانید انجام دهید، در تعطیلات یا در ماشین. این کار بسیار ساده است: یک موضوع را انتخاب کنید و شعر را طوری تنظیم کنید که در هر خط یکی از حواس گنجانده شود. فرزندتان را تشویق کنید تا از یک کلمه توصیفی استفاده کند. اگر دیدید قافیه ندارد می‌توانید از گنجاندن اسم حس مورد نظر صرف‌نظر کنید.

بهترین روش فرزندپروری چیست؟

با وجودی که هر پدر و مادری در آرزوی فراهم ساختن بهترین امکانات در خانه هستند، اما ممکن است به شیوه صحیحی آن‌ها را در اختیار فرزندانشان قرار ندهند.

سایت سیمرغ: بهداشت روانی کودکان به شیوه تعامل والدین با آن‌ها بستگی دارد. با وجودی که هر پدر و مادری در آرزوی فراهم ساختن بهترین امکانات در خانه هستند، اما ممکن است به شیوه صحیحی آن‌ها را در اختیار فرزندانشان قرار ندهند زیرا هنوز روش منحصر به فردی برای تربیت فرزندان اختراع نشده است.

علتش این است که هیچ دو بچه‌ای شبیه هم نیستند. تفاوت بین بچه‌ها بیش از آن چیزی است که ما معمولاً تصور می‌کنیم. به علاوه، فرهنگ، جامعه، جنسیت و بسیاری عوامل دیگر در تربیت کودکان دخالت دارند.

روان‌شناسان خاطر نشان می‌کنند که سبک‌های متفاوتی برای فرزندپروری وجود دارد. آن‌ها عقیده دارند که سبک‌های فرزندپروری را می‌توان بر حسب دو عامل محبت و کنترل پدر و مادر، به چهار دسته تقسیم کرد.



۱) نوع A (کنترل زیاد، محبت کم)

برخی از والدین عقیده دارند که سخت‌گیری نسبت به فرزندان، بهترین شیوه تربیتی و ضامن موفقیت آن‌ها در آینده است. در این راستا، برخی از والدین سخت‌گیری را از اندازه می‌گذرانند.

آن‌ها فراموش می‌کنند که هر کودکی به طور طبیعی تمایل به آزادی و استقلال عمل دارد. سخت‌گیری بیش از حد، روح آزادی را در کودک از بین می‌برد و این ایده غلط را در او به وجود می‌آورد که آزاد و مستقل بودن، نامطلوب است. در دنیای پر رقابت امروز، کودک باید دارای اعتماد به نفس باشد. و این نیز تنها از طریق پشتیبانی والدین به دست می‌آید.

در شرایطی که پدر و مادر تنها سخت‌گیری و کنترل و نه عشق و محبت را به کار گیرند، فرزندان شخصیت فردی خود را از دست می‌دهند و در تصمیم‌گیری‌های مناسب در زندگیشان ناکام می‌مانند زیرا همیشه این پدر و مادر بوده‌اند که تصمیمات لازم را برای آن‌ها گرفته‌اند.

روان شناسان به این پدیده، فرزندپروری قدرت طلبانه می گویند. کودکانی که دارای والدین قدرت طلب باشند، استقلال لازم را به دست نمی آورند و در شرایطی که نیازمند تصمیم گیری باشند، دچار اضطراب می گردند. آن ها تمایل پیدا می کنند که در تمام فعالیت ها نقش دوم را بازی کنند.

این کودکان در بزرگسالی نمی توانند نقش رهبری را بر عهده بگیرند. همیشه این احتمال وجود دارد که آن ها در کلیه زمینه ها احساس زبردستی نسبت به دیگران داشته باشند. در واقع، این کودکان هرگز نخواهند توانست به اهداف مورد نظر خود در زندگی دست یابند.

۲) نوع B (کنترل کم، محبت زیاد):

این نوع دیگری از فرزندپروری است که در آن، والدین عشق و محبت بیش از اندازه، بدون اعمال کنترل های لازم را ابراز می دارند. این گونه پدر و مادرها، تحت تأثیر این کج فهمی و سوء برداشت که «روان شناسان با تنبیه مخالفند»، از به کار بردن هر نوع تنبیهی اجتناب می کنند. در واقع، کودکان بر حسب رفتار و اعمالشان، به تنبیه متناسب نیاز دارند.

تشویق و تنبیه تنها شیوه ای است که باعث می شود کودک بین آنچه درست و آنچه نادرست است فرق قائل شود. از طریق تشویق و تنبیه والدین است که ارزش های فره نگی فرا گرفته می شوند. اگر شرایط ایجاد کند کودک به تنبیه نیاز دارد. اشتباه عمومی این است که از یک طرف، بسیاری از والدین در تنبیه کردن رفتارهای ناسازگار و ناهمخوان نشان می دهند.

کودکی در یک موقعیت برای کاری که کرده است توبیخ می شود و در موقعیت دیگر، انجام ه مان کار یا نادیده انگاشته می شود و یا حتی مورد تشویق قرار می گیرد. این کار، کودک را گیج می کند و مورد مخالفت روان شناسان قرار دارد. از طرف دیگر، برخی از والدین، حتی در شرایطی که کودک باید تنبیه گردد، از این کار سرباز می زنند و یا با او مخالفت نمی کنند.

روش صحیح و متعادل، پذیرش فرزند و محبت به او، و در عین حال تنبیه او به خاطر برخی کارهاست. این رفتار به کودک این حس را القاء می کند که والدین دوستش دارند اما برخی رفتارها و اعمال او را تأیید نمی کنند. در شرایط نوع B، کودک احتمالاً لوس بار می آید و الگوهای رفتاری ضداجتماعی و مجرمانه از خود نشان می دهد.

۳) نوع C (کنترل کم، محبت کم):

کودک نمی تواند در حلاء عاطفی رشد یابد . اگر والدین هیچگونه عشق و محبتی نشان ندهند، زندگی برای کودک بی ارزش و بی ثمر می شود . کودکان به طور طبیعی بیشتر هیجانی و احساسی هستند تا عقلانی و منطقی. رشد صحیح شخصیت از ترکیب هماهنگ این دو صورت می گیرد.

هنر این ترکیب، تنها در صورتی که والدین بتوانند محبت و کنترل را به نسبت صحیح به فرزندشان نشان دهند، به دست می آید . هنگامی که والدین رفتار فرزند را کنترل کنند، او درک می کند که کنترل کردن بر ای یک زندگی اجتماعی آرام، کاملاً ضرورت دارد.

به همین ترتیب، فرزندان نیاز به محبت دارند . هنگامی که فرزند احساس خطر می کند، آغوش مادر به او اطمینان و آرامش می بخشد. تماس بدنی بین مادر و کودک، مطمئناً نخستین شاخص عشق و محبت نزد فرزند است. همچنان که کودک بزرگ تر می شود، کلمات اطمینان بخش مادر، جای آغوش او را می گیرد. نیازی به ذکر این نکته نیست که بیان عشق و محبت، ضرورت قطعی برای رشد سالم فرزند دارد و در غیاب آن، شخصیت کودک دچار اختلال خواهد شد.

کودکانی که دچار فقر و محرومیت هیجانی و عاطفی باشند نمی توانند شریک خوبی در زندگی زناشویی باشند زیرا پیوند موفق بین زندگی دو فرد از طریق عشق برقرار می گردد. بنابراین، هیجانات باید به شیوه قابل قبولی تنظیم و کنترل گردند . کنترل والدین، راهنمایی لازم برای بیان احساسات و هیجانات را در اختیار فرزندان قرار می دهد.

همچنین ساختار لازم که احساسات در چهارچوب آن بروز داده شوند را در اختیار می گذارد . فرزندپروری بدون کنترل و محبت، مطلوب نیست. به این دلیل است که روان شناسان این نوع فرزندپروری را «غافل و بی مبالا» می نامند.

۴) نوع D (کنترل زیاد، محبت زیاد):

از آنچه تا کنون گفته شد کاملاً روشن است که بهترین شیوه فرزندپروری آن است که همراه با کنترل مناسب و محبت کافی باشد. والدین باید بین کودک به عنوان یک انسان از یک سو و رفتارهای کودکانه او از سوی دیگر، تفاوت قائل شوند.

والدین نوع D این فرق را بین کودک و اعمالش قابل می شوند . آن ها کودک را به خاطر رفتارهای پسندیده اش تشویق و به خاطر اعمال ناپسندش تنبیه می کنند.

این والدین رفتار سازگار و همخوانی در ارتباط با فرزندانشان دارند. آن‌ها فرزندشان را با تنبیه به خاطر رفتاری در یک روز و تشویق به خاطر همان رفتار در روز دیگر، گیج نمی‌کنند. کودکان نیز همانند همه ما، رفتارهای سازگار را بسیار آسان‌تر از رفتارهای نامتعادل درک می‌کنند.

مهم‌ترین نکته در اینجا این است که هنگامی که کودک برای رفتارش تنبیه شد درک می‌کند که پدر و مادرش هنوز به او به عنوان یک فرد عشق می‌ورزند.

نقطه مقابل این، هنگامی است که والدین به طور کلی فرزند را طرد کنند. هنگامی که فرزند حس کند که والدین او را به طور کامل از خود رانده‌اند، احساس تنهایی و درماندگی خواهد کرد. این امر می‌تواند باعث کاهش اعتماد به نفس کودک گردد و به افسردگی، پرخاشگری، قطع عضو و حتی خودکشی او بیانجامد. روان‌شناسان، فرزندپروری نوع D را «موثق» می‌نامند.

هوش

هوش یکی از جذابترین و جالب‌ترین فرایندهای روانی است که جلوه‌های آن در موجودات مختلف به میزان متفاوت مشاهده می‌شود. واژه هوش کیفیت پدیده‌ای را بیان می‌کند که دارای حالت انتزاعی بوده و قابل رویت نیست. به علت دارا بودن چنین ویژگی تعریف آن مشکل است و از این رو تعاریف متعددی از آن ارائه شده است.

- برخی هوش را کنش مغزی و توان روانی موجود زنده می‌دانند.
- عده‌ای هوش را بیشتر در حل مسایل و امور تلقی می‌کنند.
- به نظر افرادی دیگر هوش ترکیبی از تفکر و تخیل است.
- به نظر اشخاصی دیگر هوش درک روابط علت و معلولی میان پدیده‌ها است.

ثورندایک فعالیت‌های هوشی را در سه گروه جای داده است:

- هوش اجتماعی: توانایی درک اشخاص و ایجاد رابطه با آنهاست.
- هوش عینی: توانایی درک اشیاء کارکردن با آنها مانند تجارب ماهرانه و کار با ابزار علمی است.
- هوش انتزاعی: که اختصاص به انسان دارد توانایی درک علایم کلامی و ریاضی و کار کردن با آنها می‌باشد.

بورینگ، هوش را چیزی می‌داند که به وسیله آزمونهای هوشی اندازه‌گیری می‌شود. وی مولفه‌های مختلفی را در هوش شناسایی کرده است:

- توانایی آموختن و بهره‌گیری از تجربه
- توانایی تفکر یا استدلال به شیوه انتزاعی

- توانایی انطباق با نوسانات جهانی نا استوار در حال تغییر
- توانایی برانگیختن خویش برای انجام سریع کارهایی که شخص انجام آنها را ضروری تشخیص می دهد.
- استفاده از زبان

ویژگیهای رفتار هوشیار

- حساس و دقیق بودن به آنچه در اطراف فرد اتفاق می افتد
 - تجسم و نگهداری
 - تخیل ابداعی یا ابتکاری
 - بصیرت یا بینش
 - انتقاد از خود
 - پشتکار و اعتماد بر خود
 - انگیزش قوی
- آزمونهای هوشی قادر به معرفی تمام تواناییهای بالقوه آزمودنی ها نیستند و تنها نمونه های نسبتاً محدودی از توانایی های خود را نشان می دهند.

تیزهوشی

«تیزهوشی» مجموعه ای است از استعدادها، ویژگی های شخصیتی، و الگوهای رفتاری. تیزهوشی به معنای وسیع آن ویژگی برجسته ای است که ورای مفهوم صرف هوش بهر (IQ) قرار دارد. آزمون هایی برای سنجش میزان تیزهوشی ساخته شده اند که تنها بخشی از مفهوم تیزهوشی را می سنجند، تشخیص، روان سنجی و ساختار تیزهوشی محل بحث و اختلاف نظر است و حوزه ای در حال پیشرفت است

تیزهوشی پنهان

- تیزهوشی پنهان (نهفته) برای گروه بزرگی از افراد به کار می رود: تیزهوشان ناتوان از یادگیری، تیزهوشان معلول، تیزهوشان در معرض خطر، تیزهوشان متفاوت از نظر فرهنگی یا نژادی، تیزهوشان کم آموز و زنان تیزهوش.
- گروهی از اینان در شرایط نامساعد محیطی، طبقه اقتصادی - اجتماعی پایین، اقلیت نژادی و قومی قرار دارند یا زبان رسمی زبان دوم آنهاست. دانش آموزان دختر نیز در این گروه جای می گیرند.
 - گروه دوم با معیارهای تشخیص سنتی مدارس غیر پیشرفته تلقی می شوند مانند دانش آموزانی که در زمینه های متفاوت خلاقیت و هوش های گوناگون برجسته اند مانند هنرهای تجسمی و نمایشی، رفتار روانی - اجتماعی رهبری، توانایی های حرکتی.
 - گروه سوم دانش آموزان کم آموز تحصیلی، معلولان حرکتی، ناتوانان در یادگیری و افراد دچار مشکلات عاطفی را شامل می شود.

- بسیاری از مردم که خود را بسیار باهوش می دانند، الزاماً متفکران خوبی نیستند . آنان در «دام هوش» گرفتارند. این دام جنبه‌های بسیاری دارد، که در اینجا فقط به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم:
- شخص بسیار باهوش می‌تواند درباره موضوعی عقیده‌ای را بپذیرد و از هوش خود جهت دفاع از این عقیده استفاده کند. این شخص هر چه باهوش تر باشد بهتر می‌تواند از عقیده اش دفاع کند. هر چه دفاع از عقیده بهتر باشد، شخص نیاز کمتری به انتخاب های دیگر پیدا می‌کند، یا به حرف دیگری گوش می‌دهد. اگر شما خود را محق بدانید، چرا باید این کار را بکنید؟ در نتیجه، بسیاری از ذهن‌های بسیار باهوش در دام فکرهای ضعیف می‌افتند؛ زیرا قادرند از این فکرها دفاع کنند.
- جنبه دوم دام هوش، آن است که شخص با این اندیشه بزرگ می‌شود که خود را از اطرافیان باهوش تر می‌داند (شاید هم این تصور درست باشد)، می‌خواهد بیش‌ترین سود ممکن را از هوش خود ببرد. سریع‌ترین و مطمئن‌ترین راه برای سود بردن از هوش «اثبات اشتباه دیگران» است. یک چنین سیاستی فوراً نتیجه می‌دهد و برتری شما را محرز می‌سازد. سازنده بودن، پاداش کم تری دارد؛ زیرا ممکن است سال‌ها کار لازم باشد تا مؤثر بودن عقیده ای آشکار گردد؛ بنابراین، بدیهی است انتقادی و مخرب بودن، کاربرد بسیار خوشایندتری برای افراد باهوش است.

- غالباً معیارهای معینی نظیر توانایی حل مسئله، استدلال، قدرت حافظه و مانند آن را تعیین کننده هوش در هر فرهنگی می‌دانند. دانشمندی نظیر بری (۱۹۷۴) شدیداً با این عقیده مخالف اند. آنها طرفدار نسبی‌گرایی فرهنگی است. از این دیدگاه، مفهوم هوش از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت است. برای مثال استرنبرگ (۱۹۷۴) نشان داد که مهارت های هماهنگی در جوامع بدوی و نانویسا برای زندگی این جوامع بسیار ضروری به شمار می‌آیند و به عنوان معیاری برای سنجش میزان هوش افراد بکار می‌رود. (مثلاً آن دسته از مهارت های حرکتی که برای تیراندازی با تیر و کمان لازم است). با این حال این مهارت ها بویای اکثر مردم جوامع با سواد و پیشرفته تر هیچ رابطه‌ای با هوش ندارند. در فرهنگ‌های غربی، هوش را اغلب توانایی فرد در حل مسائل دشوار و تفکر خلاق می‌دانند. در حالی که در بسیاری از فرهنگ‌های غیر غربی هوش تا حد زیادی تحت شرایط اجتماعی بررسی می‌شود. در این گونه فرهنگ‌ها میزان نقش پذیری فرد در

مسئولیت‌های اجتماعی، همکاری با دیگران و مهارت در ایجاد روابط بین فردی به عنوان معیاری برای سنجش هوش در نظر گرفته می‌شوند.

هیجان

- ریشه واژه هیجان (Emotion) از کلمه لاتین Motion به معنای حرکت، به همراه پیشوند e به معنای دور شدن، نشان دهنده میل به عمل در هر هیجان است. هیجان به احساس و افکار همراه آن و حالات روان شناختی و محدوده‌ای از تکانه‌ها برمی‌گردد. در فرهنگ لغت آکسفورد، معنای لغوی هیجان چنین تعریف شده است: «هر تحریک یا اغتشاش در ذهن، احساس، عاطفه، هدایت، هر حالت ذهنی قدرتمند یا تهیج شده». در فرهنگ جامع روان‌شناسی، هیجان این‌گونه تعریف شده است: «هیجان معمولاً واکنش کوتاه مدت، شدید، مقطعی به شمار می‌آید و از خلق که حالت مسلط و دوام یافته بر شخص دارد، متمایز است». ذهن هیجانی بسیار سریع‌تر از ذهن خردگرا عمل می‌کند. این ذهن بدون اینکه ذره‌ای درنگ کند تا عمل احتمالی را بررسی کند، دست به اقدام می‌زند و در واقع نوعی واکنش غریزی نشان می‌دهد. در حقیقت نقطه تمایز میان ذهن هیجانی و ذهن خردگرا را می‌توان سرعت عمل دانست. سرعت عمل ذهن هیجانی برای ذهن خردگرا شگفت‌آور است. در تحلیل این دو ذهن نباید از نظر دور داشت که ذهن هیجانی با ادراک سریع دقت را فدای سرعت می‌کند، زیرا مبتنی بر برداشت‌های اولیه و غریزی است که در ذهن جای گرفته است و از اولین تجربه برخاسته است. اما اهمیت آن در حفظ حیات است، زیرا می‌تواند در یک لحظه رویدادی را دریابد و در آن واحد دست به قضاوت شهودی بزند و بگوید در برابر چه رویدادی باید احتیاط کرد و به کدام حادثه می‌توان بی‌اعتنایی کرد. با این حال، این نوع قضاوت‌های شهودی می‌توانند گمراه‌کننده نیز باشند و هرگز نمی‌توان به صحت قطعی آنها اعتماد کرد. ذهن هیجانی بر پایه تداعی معانی استوار شده است. این ذهن عناصری را که نماد یک واقعه یا به یاد آورنده خاطره‌ای هستند مشابه تلقی می‌کند. به همین دلیل است که تشبیه‌ها، استعاره‌ها و تصورات می‌توانند ذهن هیجانی را مخاطب قرار دهند. در حالی که در ذهن خردگرا ارتباط منطقی میان علت و معلول برقرار است، ذهن هیجانی به صرف وجود تشابهات چیزها را به یکدیگر مرتبط می‌کند و باورهای خود را مطلقاً درست می‌پندارد. بنابراین در برابر شخصی که از نظر عاطفی افسرده یا خشمگین است به سختی می‌توان با دلیل و منطق بحث کرد. اگر اعتقادات هیجانی وی در آن لحظه همخوانی با استدلال‌ها نداشته باشد آنها را رد می‌کند. بر همین اساس، ذهن هیجانی تحت نفوذ گذشته است. امکان دارد در مورد امری که در جریان است و درباره آن هیچ اطلاعی نداریم،

مدعی شویم که دقیقاً می دانیم چه دارد می گذرد. در چنین لحظاتی ذهن هیجانی جهت ذهن خردگرا را تعیین می کند و برای مقاصد خود از آن سود می جوید و با استفاده از آن اقدام به توجیه و دلیل تراشی می کند. ذهن هیجانی به صورت وابسته به حالت عمل می کند، به این صورت که احساس مشخصی که در هر لحظه داریم، آن را تعیین می کند. نحوه تفکر ما، هنگامی که در احساسات رمانتیک غوطه وریم با هنگامی که خشمگین هستیم متفاوت است. با شناخت خصوصیات ذهن هیجانی متوجه شدیم که ذهن هیجانی به اندازه ذهن خردگرا در استدلال کردن نقش دارد. در رابطه میان احساسات و فکر، جنبه هیجانی تصمیم ها لحظه به لحظه ما را هدایت می کند و به صورت تنگاتنگ با ذهن خردگرا به کار مشغول می شود و فکر را توانا یا ناتوان می سازد. به همین ترتیب، مغز متفکر نیز نقشی اساسی در پدید آمدن هیجان ها ایفا می کند، به استثنای لحظاتی که هیجان ها از کنترل خارج می شوند و مغز هیجانی هجومش را آغاز می کند. در چنین زمانی، فرد احتمالاً به اقدامات نسنجیده دست بزند و اگر عامل تحریک این ذهن در مکانی باشد که بر جماعت زیادی تأثیر بگذارد، امکان بروز ناآرامی های اجتماعی افزایش می یابد. دقیقاً همین مسئله است که در لزوم بررسی رسانه به عنوان عامل تحریک کننده هوش هیجانی نمود می یابد.

انواع هوش و استعداد انسانی

تئوری گاردنر

هوارد گاردنر (۱۹۸۳) یک تئوری بحث انگیز از هوش ارائه داد که تفرکات سنتی را راجع به بهره هوشی در هم ریخت. گاردنر هفت شکل مختلف از دانش معرفی کرد که از نظر او تصویری جامع تر از هوش به دست می دهند. او پنج شکل دیگر هوش علاوه بر دو شکل معمول (یعنی شماره ۱ و ۲) ارائه داد:

۱. زبانی: (به درک معنای واژه ها و استدلال از طریق کلمات اشاره دارد). شاعران، نویسندگان و سخنوران چیره دست به میزان زیادی این توانایی را دارند. موفقیت تحصیلی به این هوش بستگی دارد و بخش اعظم آزمون های پیشرفت و آی کیو این توانایی را می سنجیدند. در جوامع امروزی این هوش محور توجه است)

۲. منطقی-ریاضی یا عددی: (نوعی توانایی ریاضی منطقی است). دانشمندان، حسابداران و فیزیکدانان بیش از دیگران از این توانایی بهره مندند و موفقیت تحصیلی به آن بستگی دارد. بخش اعظم آزمون های آی کیو و پیشرفت براساس این توانایی بوده است. در جامعه تحسین برانگیز است، ولی دور از دسترس پنداشته می شود)

۳. هندسی یا فضایی: (توانایی شناخت راه در یک محیط، ایجاد تصویر ذهنی از واقعیت و تغییر بی درنگ و آسان آن است). صفحه آرایه ها، ساخت نمونه ها، ساختارها و طرح های گرافیکی به این هوش وابسته است.

از طریق این هوش می توان نقشه را خواند و به مقصد رسید . مهندسان، ملوانان، معماران، مجسمه سازان، نقاشان، باغبانان و جراحان برجسته به وفور از این هوش بهره می برند)

۴. موسیقایی یا آهنگین: (توانایی درک و ایجاد الگوهای آهنگین و نواختی)

۵. جسمانی-حرکتی: (حرکت جنبشی مناسب، مهارت عضلانی . اشخاص به تحرک و پویایی نیاز دارند و می توانند یک ورزشکار، هنرپیشه سینما یا تئاتر، هنرمند، جراح و... شوند.)

۶. میان فردی: (توانایی درک دیگران، احساسات، انگیزه ها و نحوه تعامل آنها با یکدیگر)

۷. درون فردی: (توانایی درک و شناخت خویشتن، ایجاد حس خودشناسی یا آگاهی به هویت و ماهیت خود)

گاردنر معتقد بود که ما با توجه به همان دو مقوله اول، سایر توانایی های ذهنی بشر را نادیده می گیریم و فقط بخشی از توانمندی کلی ذهن انسان را مد نظر قرار می دهیم. علاوه بر این، او نشان داد که تعریف سنتی ما از هوش، فرهنگ گراست یعنی به فرهنگ محدود می شود. «حس ششم» یک شکارچی در گینه نو یا توانایی های رهیابی یک ملوان با تعریف غرب از بهره هوشی توجیه نمی شوند.

دیدگاه «سه گانه» استرنبرگ

رابرت استرنبرگ (۱۹۸۵، ۱۹۸۸) نیز به صورتی مشابه و بنیادین دنیای اندازه گیری سنتی هوش را تکان داده است .

استرنبرگ در دیدگاه «سه گانه» خود راجع به هوش، سه نوع «هوشمندی» ارائه داد:

۱. توانایی برای تفکر تحلیلی جزء به جزء
۲. توانایی تجربی برای تفکر خلاق و ترکیب خردمندانانه تجارب مجزا و متفاوت
۳. توانایی بافتی یا زمینه ای: «فن شهرزیستی» که فرد را قادر می سازد تا «بازی مدیریت محیط (دیگران، موقعیت ها، نهادها، بافت ها) را بازی کند».

استرنبرگ استدلال کرد که قسمت عمده تئوری روان سنجی به سرعت ذهن مربوط می شود

ضریب هوشی

حدود نود درصد مردم جامعه دارای ضریب هوشی بین ۹۰ تا ۱۱۰ هستند که به آن «هوش طبیعی» گفته می شود. به هوش بین ۷۰ تا ۹۰ درصد نیز «هوش مرزی» می گویند؛ یعنی مرز بین هوش طبیعی و عقب ماندگی ذهنی، پایین تر از ۷۰ نیز «عقب ماندگی ذهنی» است که درجه های خفیف، متوسط و شدید دارد. هوش بهر بین ۱۲۰ تا ۱۳۰ را «سرآمد» و از ۱۳۰ به بالا را «باهوش» می گویند.

- افراد دارای هوش مرزی می توانند دوره ی ابتدایی را در مدارس عادی با سختی سپری کنند، اما گذر آنها

از دوره ی ابتدایی به دوره ی متوسط کار دشواری است.

- کودکان دارای عقب ماندگی خفیف ذهنی که دارای هوش بهر بین ۵۰ تا ۷۰ هستند، می توانند در مدارس استثنایی دوران ابتدایی را با زحمت پشت سر بگذارند، اما بیشتر از آن قادر به پیشرفت نیستند.
- به تعداد افراد دارای هوش مرزی و عقب مانده ی ذهنی، افراد باهوش، هوشمند و نابغه هم هستند (یعنی کسانی که ضریب هوشی شان بین ۱۱۰ تا ۱۲۰ است). افراد با هوش کسانی هستند که ضریب هوشی شان از حد عادی مقداری بالاتر است.

رابطه ی بین هوش و نبوغ

برای داشتن نبوغ، درجه ی حداقلی از هوش بالا ضروری است و آن درجه ی ۱۳۰ است، اما نه به این مفهوم که همه ی افراد «باهوش» نابغه اند. ممکن است فردی با هوش بهر ۱۶۰، نابغه نباشد. بالاترین هوش بهری که در بین افراد نابغه و نام آور جهان حدس زده شده است، بالاتر از ۱۸۰ است و آن متعلق به شاعر، نویسنده و طبیعیدان آلمانی به نام «یوهان ولفگانگ گوته» است.

سنجش هوش

هوش افراد بطور مستقیم از حدود چهار سالگی به بعد قابل سنجش است. یک متخصص با انجام پرسش ها و کارهای عملی در می یابد که کودک، متناسب با گروه سنی خودش یادگیری و کارایی فکری دارد یا نه. اگر سن عقلی و سن تقویمی یکی باشد، در این صورت هوش بهر طبیعی است. فرمول خاصی برای این کار وجود دارد:

$$\text{هوش بهر} = ۱۰۰ \times (\text{سن تقویمی تقسیم بر سن عقلی})$$

به این ترتیب کودک شش ساله ای که قادر به انجام کارهای یک کودک هشت ساله است، بر اساس فرمول بالا دارای سن عقلی هشت ساله است و هوش بهرش در رده ی افراد باهوش قرار می گیرد:

$$(۱۲۵ = ۱۰۰ \text{ تقسیم بر } ۸)$$

بعضی از محققان می گویند، داشتن هوش بالا برای فرد مطلقاً به این معنی نیست که او در جامعه از موفقیت برخوردار باشد. آنان معتقدند که همراه با ضریب هوشی و «هوش بهر» که به آن «IQ» گفته می شود، بهره عاطفی «EQ» نیز باید در نظر گرفته شود. منظور آنان این است که یک کودک یا یک فرد بزرگسال قادر باشد در برابر دشواری ها مقاومت کند و با صبوری بتواند منافع آینده ی خودش را به منافع کوتاه مدت برتری بدهد. به عقیده ی محققان، کسانی که از چنین ویژگی هایی برخوردارند، در جامعه و در زندگی موفق ترند، هر چند ممکن است در کارهای عملی پیشرفت زیادی نداشته باشند.

پدر و مادر اولین کسانی هستند که متوجه رشد حرکتی، رشد کلامی و کارهای ذهنی فرزند خود می شوند . رشد زودرس حرکتی، کلامی و ذهنی از ویژگی های کودکان دارای هوش بالاست.

- این کودکان، مستقل تر از سایر بچه ها هم سن خود هستند
 - کنجکاو های بیشتری نسبت به محیط اطراف شان نشان می دهند . البته سن هوش انسان تا پانزده سالگی افزایش پیدا می کند و بعداً به طور خفیف و کند تا ۲۰ سالگی ادامه داشته و متوقف می شود ، بنابراین آزمون هوشی افراد پانزده ساله و بالاتر یکسان است. کودکان تیز هوش کنجاوترند و مرتب راجع به مسایل مختلف سوال می کنند . یک کودک تیز هوش وقتی در مورد مورچه سوال می کند، از والدین خود توضیح کاملی درباره نحوه ی زندگی آنان می خواهد. آنان می خواهند به عمق مسایل فرو بروند.
 - کودکان تیز هوش با توجه به این که قدرت فراگیری بالایی دارند ، ممکن است با کودکان عادی هم سال خود خیلی احساس هماهنگی نکنند، بنابراین مایلند که با افراد بزرگتر نشست و برخاست کنند . افراد بزرگتر هم آنها را کمتر می پذیرند . بنابراین، این خطر وجود دارد که کودکان هوشمند تا اندازه ای احساس سرخوردگی و عدم رضایت کرده و منزوی شوند.
 - اما اینها کاملاً موقتی اند. به این ترتیب که این بچه ها با توجه به هوش بالایی که دارند، به زودی می آموزند راه هایی برای برقراری ارتباط بهتری با دیگران پیدا کنند.
 - آنان در مسایلی که از نظر دیگران ساده، بدیهی و عادی است می توانند ساعت ها بررسی و تفحص کنند و در واقع گفته می شود که دانشمندان و هنرمندان، کودکان با هوشی هستند که توانمندی های دوران کودکی شان یعنی «کنجکاو» خود را حفظ کرده اند.
 - کنترل کمال طلبی در کودکان تیز هوش
- کودکان تیز هوش دل شان می خواهد بیشتر بدانند و چون از مسایل آگاهی بیشتری دارند، از این رو:
- توقعات و خواسته های شان نیز به همان نسبت بیشتر است.
 - به علت هوش بالای شان محدودیت ها را بهتر می پذیرند.
 - معمولاً والدین دارای فرزند تیز هوش، در کنار آمدن با آنان دشواری زیادی ندارند.

- برای تربیت این کودکان باید توجه کرد که آنها به خاطر هوش بالای شان در یک محیط مصنوعی قرار نگیرند. دیدگاه امروزی در مورد تعلیم و تربیت کودکان، دیدگاه یکپارچه سازی و انسجام است. این دیدگاه می گوید، تمامی کودکان باید در جامعه با یکدیگر منسجم شوند. بنابراین بهتر است کودکانی که هوش بالاتری دارند در کنار کودکان عادی درس بخوانند. دیدگاه جداسازی کودکان مدت هاست که از نظر علمی، اخلاقی و انسانی مردود شناخته شده است. در واقع ما حق نداریم با آنان شبیه به ابزار رفتار کنیم و بگوییم که اینها به علت داشتن هوش بالاتر مستحق تربیت بهتری هستند تا در آینده از تربیت آنان بهره ی بیشتری ببریم.

- راهکارهایی برای پرورش استعداد اولیه ی کودک

مغز انسان در اثر محرک های محیطی رشد می کند، بنابراین هر چقدر که پدر و مادر محیط غنی تر از جهت آموزش و پرورش برای فرزندشان به وجود بیاورند، کودک احتمال رشد هوشی بیشتری خواهد داشت. برای نمونه:

- با او حرف بزنند
- به سوالات او پاسخ دهند
- برایش کتاب بخوانند
- او را به گردش ببرند
- جانوران مختلف را به او نشان بدهند
- از کودک بخواهند که با آنها صحبت کند
- از موسیقی کلاسیک که تأثیر زیادی در رشد هوشی افراد دارد، بهره ببرند.

تمامی این موارد در پرورش استعداد اولیه ی کودک نقش زیادی دار د. پدر و مادر نباید فرزندشان را به امان خدا و جلو تلویزیون رها کنند، بلکه باید با آنها گفت و شنود داشته باشند. گفت و شنود، یک ارتباط دو جانبه است که موجب رشد بیشتر فکری می شود.

تعاریف و تاریخچه هوش هیجانی

هوش هیجانی

هوش عاطفی، هوش احساسی یا هوش هیجانی (Emotional intelligence | EQ) شامل شناخت و کنترل عواطف و هیجان های خود است. به عبارت دیگر، شخصی که EQ بالایی دارد، سه مؤلفه هیجان ها را به طور موفقیت آمیزی با یکدیگر تلفیق می کند: مؤلفه شناختی، مؤلفه فیزیولوژیکی و مؤلفه رفتاری. متون علم مدیریت بر این باورند که

رهبران و مدیران، با هوش های هیجانی بالاتر، توان بیشتری برای هدایت سازمان تحت کنترلشان دارند. یافته‌های جدید نشان می‌دهد کارکنانی که دارای وجدان کاری و احساس وظیفه شناسی بالایی هستند، اما فاقد هوش هیجانی و اجتماعی اند، در مقایسه با کارکنان مشابهی که از هوش هیجانی بالایی برخوردارند، عملکرد ضعیف تری دارند. [۱] از مقالات پژوهشی برخی دانشمندان این‌گونه بر می‌آید که، کسانی که از هوش هیجانی برخوردارند می‌توانند عواطف خود و دیگران را کنترل کرده، بین پیامدهای مثبت و منفی عواطف تمایز گذارند و از اطلاعات عاطفی برای راهنمایی فرایند تفکر و اقدامات شخصی استفاده کنند. هوش هیجانی، اصطلاح فراگیری است که مجموعه گسترده‌ای از مهارت‌ها و خصوصیات فردی را در بر گرفته و به طور معمول به آن دسته مهارت های درون فردی و بین فردی گفته می‌شود که فراتر از دایره مشخصی از دانش‌های پیشین، چون بهره هوشی و مهارت‌های فنی یا حرفه‌ای است. ارسطو می‌گوید: "عصبانی شدن آسان است؛ همه می‌توانند عصبانی شوند، اما عصبانی شدن در برابر شخص مناسب، به میزان مناسب، در زمان مناسب، به دلیل مناسب و به روش مناسب – آسان نیست!"

پیشینه و تعریف

دانیل گلمن معتقد است، هوش عاطفی بالا تبیین می‌کند که چرا افرادی با ضریب هوشی (Intelligence quotient | IQ) متوسط، موفق تر از کسانی هستند که نمره‌های بالاتری از "IQ" دارند. ضریب هوشی نمی‌تواند بخوبی از عهدۀ توضیح سرنوشت متفاوت افرادی بر آید که فرصت‌ها، شرایط تحصیلی و چشم‌اندازهای مشابهی دارند. در دهه ۱۹۴۰ وقتی نود و پنج دانشجوی دانشگاه هاروارد را، یعنی دورانی که دانشجویان دانشگاه های شرق آمریکا را افرادی با هوش بهر های متنوع تر از امروز تشکیل می‌دادند؛ تا سنین میان سالی مورد بررسی قرار دادند، چنین دیدند که افرادی که بالاترین نمره‌های تحصیلی را داشتند از نظر میزان حقوق دریافتی، بهره‌وری و موفقیت شغلی از هم‌دوره‌های ضعیف‌تر خود موفق تر نبو دند. آنان حتی از نظر میزان رضایت از زندگی شخصی یا رضایت از روابط دوستانه، خانوادگی و عشقی نیز وضعیتی برتر نداشتند. با ظهور عصر اطلاعات و ارتقای ارزش مندی ارتباطات انسانی و هم چنین بروز موقعیت های استراتژیک سازمانی، نظریه هوش عاطفی رشد چشم گیری یافته و از مبلحت پر طرفدار سازمانی شده‌است. هوش هیجانی، از آخرین مباحث متخصصین در خصوص درک تمایز بین منطق و هیجان بوده و برخلاف مباحث اولیه در این جا، فکر و هیجان به عنوان موضوعاتی برای سازگاری و هوشمندی تلقی شده است. به علاوه، شبیه سایر مباحث مطرح در خصوص ماهیت انسان، هوش هیجانی نیز دستخوش دو نوع بحث و گفتگوی علمی و عوام پسند گردیده‌است.

اصطلاح هوش عاطفی برای اولین بار در دهه ۱۹۹۰ توسط دو روان‌شناس به نام‌های جان مایر و پیتر سالووی مطرح شد. آنان اظهار داشتند، کسانی که از هوش هیجانی برخوردارند، می‌توانند عواطف خود و دیگران را کنترل کرده، بین پیامدهای مثبت و منفی عواطف تمایز گذارند و از اطلاعات عاطفی برای راهنمایی فرایند اندیشه و اقدامات شخصی استفاده کنند. دانیل گلمن صاحب نظر علوم رفتاری و نویسنده کتاب «کار کردن به وسیله هوش هیجانی» اولین کسی بود که این مفهوم را وارد عرصه سازمان نمود. گلمن هوش هیجانی را استعداد، مهارت و یا قابلیت دانست که عمیقاً تمامی توانایی‌های فردی را در دایره خود دارد. در مدل گلمن به طور خلاصه پنج حوزه اساسی هوش هیجانی مورد بررسی قرار گرفته است:

۱. شناخت هیجان‌ها و احساسات خود، خودآگاهی

۲. مدیریت هیجان‌ها و احساسات خود، خودمدیریتی

۳. خودانگیزی

۴. تشخیص و درک هیجان‌ها و احساسات دیگران، دیگرآگاهی

۵. مدیریت رابطه با دیگران، دیگرمدیریتی

طبق تعریف گلمن، هوش عاطفی مهارتی است که دارنده آن از طریق خود آگاهی، روحیات خود را کنترل می‌کند و از طریق خودمدیریتی آن را بهبود می‌بخشد، از طریق همدلی، تأثیر آنها را درک می‌کند و از طریق مدیریت روابط، به شیوه‌ای رفتار می‌کند که روحیه خود و دیگران را بالا ببرد و بنا به تعریف جان مایر و پیتر سالووی^۱ توانایی ارزیابی، بیان و تنظیم عاطفه خود و دیگران و استفاده کارآمد از آن است.

مدل گلمن که امروزه به طور وسیعی به رسمیت شناخته شده است، این مدل می‌گوید، به این معنا نیست که وقتی فردی، دارای هوش عقلی یا ضریب هوشی (IQ) بالایی است، لزوماً دارای هوش هیجانی بالا نیز هست. هوشمند بودن یک امتیاز است که البته تضمینی برای موفقیت در زندگی و روابط بین فردی و اجتماعی نخواهد بود.

مغز هیجانی

برای درک تسلط مقتدرانه هیجان‌ها بر ذهن خردورز - و چرایی در هم افتادگی احساسات و منطق، نحوه تکامل مغز مورد بررسی قرار می‌گیرد. اندازه مغز انسان که از حدود ۱۳۵۰ گرم یاخته عصبی و مایع سلولی تشکیل می‌شود، تقریباً سه برابر مغز بستگان نزدیک او در چرخه فرگشت، یعنی نخستین‌های غیر انسان است. در طول میلیون‌ها سال فرگشت، مغز از پایین به سمت بالا تکامل یافته و مراکز بالاتر آن از بسط و تفصیل قسمت‌های پایین‌تر و کهن‌تر به

^۱ John Mayer & Peter Salovey

وجود آمده‌اند. به گونه‌ای که رشد مغز در جنین انسان تقریباً همین مسیر تکاملی را طی می‌کند. ابتدایی‌ترین بخش مغز در تمام گونه‌ای عصبی شان، ساقه مغز است که قسمت فوقانی نخاع شوکی را احاطه کرده است. ریشه مغز، اعمال حیاتی ابتدایی مانند تنفس و سوخت و ساز اندام‌های دیگر بدن را تنظیم می‌کند و کنترل واکنش‌ها و حرکات قالبی را، بر عهده دارد. نمی‌توان گفت که این مغز ابتدایی، فکر می‌کند یا قدرت یادگیری دارد؛ بلکه بیشتر مجموعه‌ای از تنظیم‌کننده‌های از قبل برنامه‌ریزی شده است که بدن را آن گونه که باید به حرکت وامی‌دارد و به گونه‌ای واکنش نشان می‌دهد که ادامه حیات را ممکن سازد. در عصر خزندگان این مغز حاکمیت داشت. ماری را مجسم کنید که به نشانه تهدید به حمله؛ «فش‌فیش» می‌کند. مراکز هیجانی از ابتدایی‌ترین ساختارهای مغز، یعنی ساقه مغز، سر برآوردند. میلیون‌ها سال بعد در طول دوران تکامل؛ از این قسمت‌های هیجانی، مغز متفکر یا قشر تازه مخ پدید آمد، یعنی پوسته بزرگی که متشکل از بافت‌هایی در هم پیچیده که لایه‌های فوقانی مغز را تشکیل می‌دهند. این واقعیت که مغز متفکر از مغز هیجانی به وجود آمده است، رابطه میان فکر و احساسات را آشکارتر می‌سازد، به این صورت که خیلی پیش از آنکه مغز منطقی پدید آید، مغز هیجانی وجود داشته است. تکامل مراکز قدیمی هیجانی از قطعه بویایی شروع شد و این مراکز در نهایت به قدری بزرگ شدند که قسمت فوقانی ساقه مغز را احاطه کردند.

در مراحل اولیه، مرکز بویایی از لایه‌های عصبی باریکی تشکیل می‌شد که برای تجزیه و تحلیل بو به کار برده می‌شدند. یک لایه از این یاخته‌ها، آنچه را که فرد بوییده بود دریافت می‌کرد و به دسته‌های مختلف طبقه‌بندی می‌نمود. خوردنی یا سمی، جفت جنسی، دشمن یا طعمه. لایه دوم یاخته‌ها از طریق سیستم عصبی، پیام‌های بازتابی را ارسال می‌کرد تا به بدن دستور لازم را بدهد: گاز گرفتن، از دهان بیرون ریختن، نزدیک شدن، گریختن، تعقیب کردن و شکار.

با پدید آمدن اولین پستانداران، لایه‌های جدید و اصلی مغز هیجانی به وجود آمدند، این لایه‌ها که ساقه مغز را در بر گرفته‌اند به نانی حلقوی شباهت دارند که ته آن را گاز زده با شدند، یعنی جایی که ساقه مغز میان آن قرار گرفته است. از آنجا که این قسمت مغز به دور ساقه مغز حلقه زده و آن را در میان گرفته است، به آن دستگاه کناره‌ای یا سامانه لیمبیک (Limbic system) می‌گویند که ریشه لغوی آن "Limbus" به معنای حلقه است. این محدوده عصبی جدید، هیجان‌های مناسب را به مجموعه مغز اضافه کرد. در مواقعی که اسیر اشتیاق یا غضب، یا سراپا غرق عشق یا ترس و وحشت می‌شویم، در واقع دستگاه لیمبیک است که ما را در چنگال خود دارد.

آمیگدال (Nucleus Amygdalæ) یا بادامه، ساختاری است که در دستگاه کناری قرار گرفته است و مرکز آگاهی هیجان‌رفتاری در سطح نیمه خودآگاه است. بادامه وضعیت جاری هرکس را در ارتباط با محیط اطراف و افکار به

لیمبیک می فرستد و براساس ارتباطی که با هیپوتالاموس (Hypothalamus) دارد، قادر است پاسخ های هیجان رفتاری مناسب را در ما به وجود آورد، مانند راست شدن موها در زمان ترس، گشاد شدن مردمک چشم در زمان شادی، افزایش ضربان قلب در زمان خشم. به همین دلیل، بادامه را بخش پایه سامانه پاداش دهنده و تنبیه کننده و مرکز تنظیمی در هوش هیجانی می نامند که در اصطلاح به آن مغز هیجانی گفته می شود.

ابعاد و مولفه های هوش هیجانی

به نظر گاردنر، هوش عاطفی متشکل از دو مؤلفه است: هوش درون فردی و هوش میان فردی. هوش درون فردی، مبین آگاهی فرد از احساسات و عواطف خویش، ابراز باورها و احساسات شخصی و احترام به خویشتن و تشخیص استعداد های ذاتی، استقلال عمل در انجام کارهای مورد نظر و در مجموع میزان کنترل شخص بر هیجان و احساسات خود است.

هوش میان فردی، به توانایی درک و فهم دیگران اشاره دارد و می خواهد بداند چه چیزهایی انسان ها را بر می انگیزد، چگونه فعالیت می کنند و چگونه می توان با آنها همکاری داشت. به نظر گاردنر؛ فروشندگان، سیاستمداران، معلمان، متخصصان بالینی و رهبران مذهبی موفق احتمالاً از هوش میان فردی بالایی برخوردارند.

قابلیت فردی هوش هیجانی

<p>1- آگاهی هیجانی: شناخت /درک هیجانان خود و آثار آن. 2- خودارزیابی صحیح: شناخت /درک نقاط قوت، ضعف و محدودیت های خود. 3- خودباوری: احساس لیاقت، ارزشمندی و توانمندی.</p>	<p>خودآگاهی</p>
<p>1- خودکنترلی: جلوگیری از بروز اختلالات هیجانی و تکانش های موجود. 2- وظیفه شناسی: پذیرش مسئولیت در قبال عملکرد فردی. 3- قابل اعتماد بودن: حفظ معیارهای صداقت و درستکاری. 4- انطباق پذیری: انعطاف در پذیرش تغییر و کنترل آن. 5- نوآوری: سازگاری رد مواجه با ایده ها، راهکارها و اطلاعات جدید و بکر.</p>	<p>خودگردانی</p>
<p>1- رشد گرایی: تلاش برای بهبود یا رسیدن به معیارهای برتر. 2- تعهد: همسویی با اهداف گروه یا سازمان. 3- ابتکار: آمادگی استفاده از فرصتها. 4- خوش بینی: جدیت در رسیدن به اهداف به جای دیدن موانع و عوامل بازدارنده.</p>	<p>انگیزش</p>
<p>1- شناخت / درک دیگران: شناخت عواطف و دیدگاه دیگران و تأثیر آن در تصمیمات. 2- بالندگی دیگران: اعتقاد به رشد دیگران و تقویت توانایی های آنها. 3- خدمت مداری: پیش بینی، شناسایی و ارضای نیازهای مشتریان. 4- هدایت تنوع: رشد فرصت ها از طریق بکارگیری افراد با فرهنگ ها و نژادهای مختلف. 5- آگاهی سیاسی: مطالعه هیجان گروه و قدرت روابط.</p>	<p>همدلی</p>
<p>1- نفوذگذاری: استفاده از فنون اثربخش برای متقاعد کردن دیگران 2- ارتباطات: گوش دادن درست و ارسال پیام های قابل قبول. 3- مدیریت تضاد: گفتگو و رفع مخالفت ها. 4- رهبری: تقویت روحیه و هدایت افراد گروه ها. 5- تسریع تغییر: ابتکار یا مدیریت کردن تغییر.</p>	<p>مهارت های اجتماعی</p>

6- پیوندسازی: تقویت ابزارهای پیوندسازی و ارتباطی.
7- تشریح مساعی و مشارکت: کار گروهی به منظور رسیدن به اهداف مشترک.
8- ظرفیت های گروهی: ایجاد هم افزایی در گروه بر ای رسیدن به اهداف جمعی.

مدل های هوش عاطفی

نتیجه پژوهش های اخیر در حوزه هوش عاطفی، ظهور چهار رویکرد متفاوت را نشان می دهد:

۱. مدل ترکیبی بار-آن (با تأکید بر سلامت روانی فرد)

۲. مدل ترکیبی گلمن (با تأکید بر عملکرد سازمانی)

۳. مدل شناختی سالووی - مایر (با تأکید بر منشاء کاملاً عقلانی هوش عاطفی)

۴. مدل هیگز - دلویتز^۲

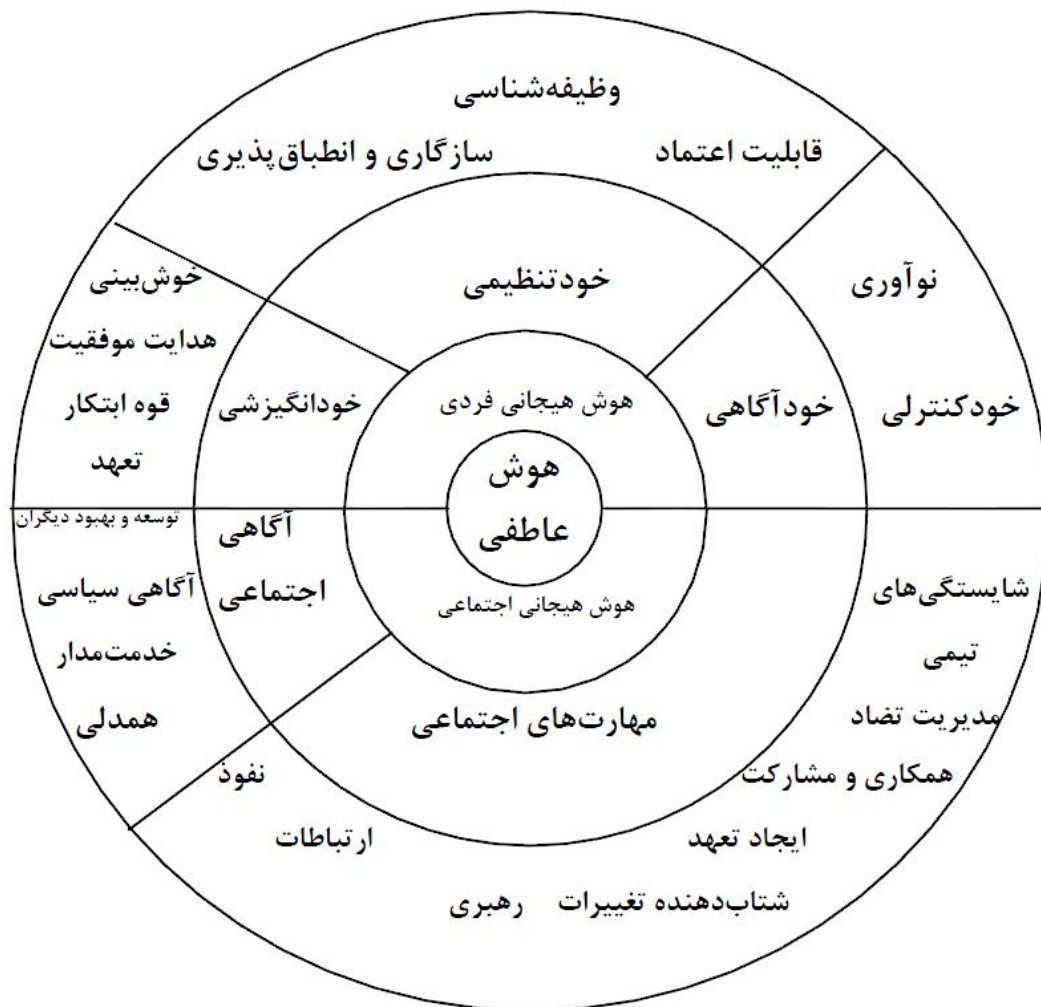
مدل بار-آن، به عنوان یک رویکرد ترکیبی که هوش عاطفی را با ویژگی های دیگری چون: انگیزش، بهبود روابط و سلامت فردی در هم می آمیزد، شناخته می شود. نمونه ای از این رویکرد را می توان در مدل بار-آن که مبتنی بر تئوری شخصیت و سلامت فردی است، مشاهده کرد. مدل دیگر هوش عاطفی که به عنوان تئوری عملکرد شناخته می شود، به وسیله دانیل گلمن معرفی شد. مدل سوم یا مدل توانمندی، هوش عاطفی را به عنوان هوشی که با عواطف در ارتباط است معرفی می کند. این مدل به وسیله سالووی و کاروسو ارائه شد.

ویژگی ها و عناصر تشکیل دهنده مدل های سه گانه هوش عاطفی

مدل توانمندی مایر - کاروسو - سالووی	مدل عملکردی گلمن	مدل ترکیبی بار- آن	هیگز و دلویتز
1- توانایی ادراک صحیح عواطف (خودآگاهی عاطفی) • عواطف در چهره، موسیقی و طرح.	1- خودآگاهی: • خودآگاهی عاطفی؛ • خودارزیابی صحیح؛ • اعتماد به نفس (خودباوری)	1- درون فردی: • خود احترامی (حرمت ذات)؛ • خود آگاهی عاطفی؛ • قاطعیت (توأم با نرم خویی)؛ • استقلال؛ • خود شکوفایی.	1- خودآگاهی: آگاهی از عواطف و احساسات خود و توانایی تشخیص و مدیریت آنها؛
2- توانایی به کارگیری عواطف به منظور تسهیل فکر: • مرتبط ساختن صحیح عواطف با دیگر حس های اصلی؛ • استفاده از عواطف	2- خود مدیریت: • خود کنترلی (خویشتن داری)؛ • قابل اعتماد بودن؛ • وظیفه شناسی و وجدان کاری (انضباط) • سازگاری؛ • نوآوری.	2- میان فردی (اجتماعی): • همدلی؛ • مسئولیت پذیری و تعهد اجتماعی؛ • روابط اجتماعی.	2- سازگاری عاطفی: توانایی انطباق پذیری و عملکرد خوب و ثابت در شرایط مختلف و فشارهای کاری؛
3- توانایی درک عواطف و معنی آنها: • توانایی تحلیل عواطف به تفکیک؛ • توانایی درک انتقال از یک احساس به احساس دیگر؛ • توانایی درک عواطف پیچیده	3- انگیزش: • میل به موفقیت (رشد گرایی)؛ • تعهد؛ • ابتکار عمل؛ • خوش بینی.	3- تطابق و سازش: • راست آزمایی؛ • انعطاف پذیری؛ • حل مسئله (مسئله گشایی)	3- انگیزش: نیروی محرکه و سائق ضروری برای کسب موفقیت و نیل به اهداف و نیز مواجهه با چالش ها و ناکامی ها؛

			در داستان.
4- توانایی مدیریت عواطف: • توانایی مدیریت عواطف دیگران.	4- همدلی: • درک دیگران؛ • رشد و بالندگی دیگران؛ • خدمت مداری؛ • هدایت تنوع؛ • آگاهی سیاسی.	4- مدیریت اضطراب: • تحمل فشار و تنش؛ • کنترل تکانه ها.	4- حساسیت اجتماعی (بین فردی): توانایی آگاهی از نیازها و احساسات دیگران و استفاده اثربخش از آنها در تعاملات اجتماعی؛
5- مهارت‌های اجتماعی: • تأثیرگذاری؛ • ارتباطات (تقویت مناسبات)؛ • مدیریت تعارض؛ • رهبری آرمانی؛ • تسهیل و تسریع در تغییر؛ • پیوندسازی (تعهد آفرینی)؛ • همکاری و تشریک مساعی؛ • قابلیت های کار جمعی.	5- حالات روحی عمومی: • خوش بینی؛ • شادکامی.	5- تأثیر: توانایی ترغیب دیگران برای تغییر دیدگاهشان در یک مسئله، مبحث و یا تصمیم؛	
			6- شهود: توانایی استفاده از بینش برای اخذ یک تصمیم و اجرای آن در شرایط ابهام و نا اطمینانی؛
			7- انضباط، انسجام و وجدان کاری: توانایی عملکرد ثابت و در راستای ضروریات اخلاقی سازمان

تبیین ابعاد گوناگون هوش هیجانی، از هر دو بعد هوش هیجانی فردی و هوش هیجانی اجتماعی



این مدل تلاش در تبیین ابعاد گوناگون هوش هیجانی، از هر دو بعد هوش هیجانی فردی و هوش هیجانی اجتماعی دارد. با تفکیک این دو بعد از یکدیگر در بعد هوش هیجانی فردی سه ویژگی خودآگاهی، خودتنظیمی و خودانگیزی قرار می‌گیرند و در بعد هوش هیجانی اجتماعی دو ویژگی آگاهی اجتماعی (آگاهی از دیگران) و مهارت‌های اجتماعی قرار می‌گیرند. سپس برای هر یک از این پنج ویژگی، مؤلفه‌هایی ذکر می‌شوند. هوش هیجانی اجتماعی مبین ویژگی‌هایی است که فرد بر اساس روابط بین خود و دیگران را مدیریت می‌کند. این بعد شامل دو بعد آگاهی اجتماعی و مهارت‌های اجتماعی و به شرح زیر است:

آگاهی اجتماعی:

این بعد شامل پنج مؤلفه همدلی، خدمت‌مداری، توسعه و بهبود دیگران، تنوع در نفوذ قدرت و آگاهی سیاسی است.

۱. همدلی: به مفهوم احساس عواطف، احساسات و نگرش‌های دیگران و علاقه مندی فعالانه به مسائل مورد

علاقه دیگران است. افرادی که دارای این شایستگی هستند:

- در توجه به علائم عاطفی و گوش دادن به دیگران فعال هستند
- نسبت به درک و فهم نگرش‌های دیگران با حساسیت عمل می‌کنند

- بر اساس درك و فهم احساسات و نيازهاي افراد ديگر نسبت به حل مشكلات اقدام مي كنند.

۲. خدمت مداري: به معني پيش بيني، تشخيص و تأمين نيازهاي مشتريان است. افراي كه داراي اين شايستگي

هستند:

- نيازهاي مشتريان را درك مي كنند و آنها را با خدمات و محصولات تطبيق مي دهند،
- راه هاي افزايش وفاداري و رضايت مشتريان را بررسي مي كنند
- با ميل و رعبت به ديگران كمك هاي مناسب ارائه مي كنند
- از ديگاه مشتريان درك درستي دارند و به عنوان يك مشاور معتمد عمل مي كنند.

۳. توسعه و بهبود ديگران: به مفهوم احساس نياز ديگران براي بهبود و تقويت توانايي هاي آنهاست. افراي كه

داراي اين شايستگي هستند:

- نقاط قوت، دستاوردها و موفقيت هاي ديگران را مي شناسند و نسبت به توسعه آنها و اعطاي پاداش اقدام مي كنند

- به ديگران بازخورد مفيد ارائه مي دهند و نيازهاي آنها را براي رشد و توسعه شناسايي مي كنند
- داراي روابط استاد و شاگرتي هستند، به موقع مربيگري مي كنند و پست هايي كه چالشي بوده و سبب رشد مهارت ها مي شود را به افراد پيشنهاد مي كنند.

۴. تنوع در نفوذ قدرت: به معنای ايجاد فرصت ها از طريق افراد مختلف است. افراي كه داراي اين شايستگي

هستند:

- با افراد در زمينه هاي مختلف ارتباط برقرار مي كنند و با آنها برخورد احترام آميزي دارند
- جهان بيني هاي مختلف را درك مي كنند و به تفاوت هاي گروهی توجه دارند،
- تفاوت ها را به عنوان يك فرصت تلقي مي كنند و محيطي را ايجاد مي كنند كه افراد ضعيف بتوانند در آن رشد و شكوفايي پيدا كنند
- با بي صبري و ناشكيبايي و تعصب و سوگيري مقابله مي كنند.

۵. آگاهي سياسي: به مفهوم شناخت روندهاي احساسی گروه و روابط قدرت است. افراي كه داراي اين

شايستگي هستند:

- نسبت به روابط كليدي قدرت شناخت دارند،

- شبکه های اجتماعی مهم و حیاتی را شناسایی می کنند
- نیروهای را که عقاید و اعمال مراجعان، مشتریان یا رقبا را تغییر شکل می دهند، شناسایی می کنند
- موقعیت ها و حقایق سازمانی و بیرونی را درک می کنند.

مهارت های اجتماعی:

این بعد شامل هشت مؤلفه نفوذ، ارتباطات، رهبری، شتاب دهنده تغییرات، مدیریت تضاد، ایجاد تعهد، همکاری و مشارکت و شایستگی های تیمی است.

۱. نفوذ: به معنی به کارگیری تاکتیک های مؤثر برای متقاعد کردن است. افرادی که دارای این شایستگی

هستند:

در متقاعد کردن افراد مهارت دارند

- درخواست های خود را از شنونده (طرف مقابل) با صدای خوش بیان می کنند
- از استراتژی های پیچیده مثل تأثیر غیرمستقیم برای رسیدن به اجماع و حمایت از آن استفاده می کنند

- رویدادهای مهیج را به منظور ایجاد یک دیدگاه مؤثر، هماهنگ و سازماندهی می کنند.

۲. ارتباطات: به مفهوم ارسال پیام های واضح و مطمئن برای مخاطبان است. افرادی که دارای این شایستگی ها هستند:

- در ارسال و دریافت علائم عاطفی برای روشن ساختن پیامشان مؤثر هستند
- با موضوعات مشکل برخورد و مقابله صریح می کنند
- به طور مؤثر به دیگران گوش می کنند، به دنبال درک و فهم متقابل هستند و از تسهیم اطلاعات با دیگران استقبال می کنند

- ارتباطات باز را تشویق و ترویج می کنند و اخبار بد را همانند اخبار خوب پذیرا هستند.

۳. رهبری: به معنای روحیه بخشی و راهنمایی افراد و گروه هاست. افرادی که دارای این شایستگی هستند:

- دارای قدرت بیان و برانگیختن اشتیاق برای یک چشم انداز و مأموریت مشترک هستند
- در صورت نیاز افراد به راهنمایی و هدایت، بدون توجه به موقعیت، پیشگام هستند
- ضمن پاسخگو نگه داشتن افراد، آنها را در جهت عملکرد بهتر راهنمایی می کنند
- از طریق الگو و نمونه افراد را هدایت و رهبری می کنند.

۴. شتاب دهنده تغییر: به مفهوم اعمال مدیریت تغییر است. افرادی که دارای این شایستگی هستند:

- نیاز به تغییر و حذف موانع را تشخیص می دهند
 - وضعیت موجود را برای شناخت نیاز به تغییر بررسی می کنند
 - طرفدار تغییر و مشارکت دادن دیگران در فعالیت های خود هستند
 - الگویی تغییر مورد نیاز دیگران هستند.
۵. مدیریت تضاد: به معنی مذاکره و حل اختلاف نظرها و تضادهاست. افرادی که دارای این شایستگی هستند:
- افراد دارای مشکل(ناسازگار) و موقعیت های تنش زا را با دیپلماسی و تدبیر مدیریت می کنند
 - تعارضات و تضادهای بالقوه را شناسایی و به حل آنها کمک می کنند
 - بحث و مذاکره و گفتگوهای آزاد را تشویق می کنند
 - راه حل های برد-برد را پیشنهاد می کنند.
۶. ایجاد تعهد: به معنی پرورش روابط مؤثر است. افرادی که دارای این شایستگی هستند:
- شبکه های غیررسمی گسترده را پرورش می دهند و حفظ می کنند
 - روابطی را که دارای منافع دو طرفه هستند بررسی می کنند
 - توانایی ایجاد حسن تفاهم و حفظ و نگهداری افراد در گروه را دارند
 - ما بین همکاران روابط دوستانه مشخصی ایجاد کرده و این روابط را حفظ می کنند.
۷. همکاری و مشارکت: به مفهوم کار کردن با دیگران در جهت اهداف مشترک است. افرادی که دارای این شایستگی هستند:
- تأکید بر وظیفه و توجه به روابط متوازن دارند.
 - دارای حس همکاری، سهیم شدن در اطلاعات و منافع مشترک هستند.
 - جو همکاری دوستانه را ارتقاء می دهند.
 - برای همکاری و مشارکت فرصت ها را کشف می کنند و پرورش می دهند.
۸. شایستگی های تیمی: به مفهوم ایجاد هم افزایی گروهی برای پیروی اهداف جمعی است. افرادی که دارای این شایستگی هستند:
- دارای خصوصیات و ویژگی های الگویی تیمی از قبیل احترام، سودمندی، کمک رسانی و همکاری هستند.
 - نظر همه اعضا را برای مشارکت مشتاقانه و فعالانه جلب می کنند.
 - ایجاد هویت تیمی می کنند و دارای احساس همبستگی، روحیه گروهی و تعهد هستند.

- از گروه و اعتبار آن حمایت می کنند.

کاربردهای هوش هیجانی در کار (مدیریت/ رهبری) و خانواده

هوش هیجانی، رهبری، فضا و عملکرد سازمانی

ارتباط بین نقاط برتری هوش عاطفی در یک رهبری و عملکرد یک واحد تا حد زیادی به نوع فضایی ارتباط دارد که رهبر به وجود می آورد.

صفات رهبری مرتبط با خصوصیات هوش هیجانی

۱. جذب کننده: رهبر باید از ویژگی های میل به پیشرفت، بلندپروازی، انرژی زیاد، پیگیری و اصرار بر امور و ابتکار عمل برخوردار باشد.
۲. صداقت و درستی: رهبر باید از قابلیت اعتماد زیاد در اعمال مسئولیت ها و شخصیت ی باثبات برخوردار باشد و به صورت باز عمل کرده و صداقت و راستی در پندار، گفتار، و کردارش نمایان باشد.
۳. انگیزه رهبری: در وجود یک رهبر باید میل به تأثیرگذاری بر دیگران و اعضا سازمان، برای نیل به اهداف مشترک وجود داشته باشد.
۴. اعتماد به نفس: رهبر باید از اعتماد به نفس بالایی برخوردار باشد تا بتواند در دیگران تأثیر بگذارد و با گام هایی بلند و استوار حرکت کند. او باید نسبت به خود احساس ارزشمند بودن داشته باشد تا اعضا سازمان برای وی ارزش قائل شوند.

هوش هیجانی با مؤلفه هایی چون:

انعطاف پذیری - سازگاری - ابتکار عمل و نوآوری - تشریک مساعی - مدیریت تغییر - آگاهی سازمانی و مدیریت تعارض، می تواند به عنوان راهکاری مناسب برای هدایت و رهبری سازمان های پیچیده به کار گرفته شود

توانایی ذهنی عمومی مورد نیاز مشاغل

بسیاری از مشاغل، نیازمند داشتن توانایی ذهنی عمومی (GMA) هستند. توانایی های زیادی توسط روان شناسان مطرح شده است، طبق نظر دانت، توانایی های ذهنی اساسی که در عملکرد مؤثر نقش دارند، عبارتند از:

۱. ادراك كلامی: فهم آنچه که گفته و شنیده می شود و آنچه که در ارتباط با دیگران بیان می شود؛
۲. شمارشی: سرعت انجام محاسبات ریاضی

۳. تجسم فضایی: درک الگوهای فضایی (سه بعدی یا فاصله ای)

۴. حافظه: نگه داشتن و به خاطر آوردن تجربیات گذشته

۵. استدلال استقرایی: شناسایی یک ترتیب کلی از یک مورد خاص تا کل.

گلمن در کتاب «کار با هوش عاطفی» بیان می کند که بسیاری از این توانایی های ذهنی، ریشه در هوش عاطفی دارد و نه لزوماً در هوش منطقی.

نقش هوش هیجانی در محیط کار

هیجان ها می توانند عامل کاهش بهره وری، ضعف قضاوت، تصمیم گیری غلط، جذب کارکنان نامناسب، از دست دادن کارکنان لایق، بی انگیزگی کارکنان، فقدان کار گروهی و خود مدیریتی شوند و در عوض عامل افزایش بهره وری، قضاوت صحیح، تصمیم گیری هوشمند، استخدام افراد شایسته و حفظ آنها، ایجاد انگیزه در دیگران، کار گروهی قوی و خود مدیریتی نیز محسوب شوند.

هوش هیجانی و مدیریت بازار

استفاده از هوش هیجانی در تجارت ایده ای نوین می باشد که برای بسیاری از مدیران و تجار جا نیفتاده است. در واقع بیشتر مدیران کماکان ترجیح می دهند برای انجام کارها از مغزشان استفاده کنند تا از قلبشان. نگرانی اصلی آنها آن است که احساس همدلی و دلسوزی با همکاران و مشتریان آنها را از پرداختن به اهداف سازمان دور نماید. در هر صورت همه بایستی قبول کنند که قواعد بازی در دنیای امروز متفاوت است و بایستی طبق قاعده روز عمل کرد. شرکت های هوشمند برای نظارت بر تحولات بازار و همسو شدن با تغییرات سلیقه ای و استفاده از قوانین تشویقی معمولاً سیستم بازاریابی طراحی می کنند. سیستم بازاریابی فرآیندی کامل است که موجب هماهنگی شرکت با بهترین فرصت های بازار می شود. فرآیند کلی مدیریت بازار شامل ۴ مرحله اصلی است که عبارتند از:

- تجزیه و تحلیل بازار: معمولاً شامل سیستم های اطلاعاتی و تحقیقاتی بازار و بررسی بازارهای مصرف کننده و بررسی بازارهای سازمانی می باشد. محیط پیچیده و در حال تغییر است و همواره فرصت ها و تهدیدهای جدیدی به همراه می آورد. شرکت و سیستم استراتژیک آن باید محیط را همواره تحت نظر داشته باشند که این تحت نظر گرفتن محیط مستلزم دریافت اطلاعات زیادی می باشد. اطلاعاتی در مورد مصرف کنندگان و نحوه خرید آنها.
- انتخاب بازارهای هدف: هیچ شرکتی توانایی تامین رضایت تمام مصرف کنندگان را ندارد. وجود شرکت های مختلف و قوی در تولید کالاهای مشابه بیانگر تنوع و تشننت سلیقه بین مصرف کنندگان می باشد. هر شرکتی

برای اینکه بتواند بهترین استفاده را از توانایی های بالقوه خود نماید و بهترین جایگاه را در بازار انتخاب نماید و در وضعیت بهتری قرار گیرد، نیازمند بررسی چهار مرحله ای می باشد که شامل اندازه گیری و پیش بینی تقاضای تقسیم بازار، هدفگیری در بازار و جایگاه یابی در بازار می باشد.

- تهیه ترکیب عناصر بازاریابی: یکی از اساسی ترین مفاهیم در بازاریابی نوین همین مفهوم آمیخته بازاریابی می باشد. مجموعه ای از متغیرهای قابل کنترل که شرکت آنها را در بازار هدف و برای ایجاد واکنش مورد نیاز خود ترکیب می کند. این ترکیب در واقع ابزار دست تاجر می باشد برای اینکه بازار را تحت تاثیر قرار دهد. این ترکیب که شامل طراحی محصول، توزیع کالا، قیمت گذاری و تبلیغات پیشبردی است، کلید اصلی تجارت در بازارهای نوین می باشد.

- اداره تلاش های بازار: این مرحله شامل تجزیه و تحلیل رقبا و خط مشی های رقابتی بازار و برنامه ریزی، اجرا و سازماندهی و کنترل برنامه های بازاریابی است. شرکت ها وجه مهمی از بررسی های خود را باید روی رقبا بگذارند و به طور مداوم محصول، لات و قیمت ها و شیوه توزیع و تبلیغات پیشبردی رقبا را از نزدیک پی بگیرند و بدانند که در چه وضعی هستند. مدیریت در راس هرم سازمان بایستی برنامه های بازاریابی را تنظیم نماید و بعد با برانگیختن همه افراد در همه سطوح برنامه را اجرایی نموده و برای اطمینان از اجر ای برنامه ها و رسیدن به اهداف، کنترل داشته باشد و ممیزی بازاریابی را نیز فراموش ننماید.

هوش هیجانی در تک تک مراحل فوق می تواند جهت دهنده مدیریت شرکت باشد. همه ما داستان کارآفرینان بزرگ را شنیده ایم که از هوش تحصیلی بالایی برخوردار نبوده اند و در دانشگاه وضعیت مطلوبی نداشته اند؛ اما با تکیه بر هوش هیجانی خود بزرگ ترین شرکت های دنیا را ایجاد نموده اند. بزرگترین تجار و کارآفرینان معمولاً تاکید فراوانی بر غرایز خود دارند و برای آنچه در خصوص بازار حس می کنند، اهمیت بسیار بالایی قائلند. وقتی فرد به مهندسان خود به تاکید می گوید این نام من است که بالای این شرکت نوشته شده است و بعد تصمیم مورد نظر خود را اجرا می کند، بیانگر هوش هیجانی اوست. این بدان معناست که انسان هایی در بازار بسیار اثر گذارند و خوب می دانند در ورای همه منطق های ریاضی و علمی نیروی الهام و احساس کار ساز است. نیرویی که از بشر اولیه تاکنون همواره همراه بوده است و ما را نیز که در سر خط حرکت تاریخ قرار داریم همان گونه یاری می نماید که اجداد اولیه مان را یاری می کرد. در واقع مدیران موفق که ساختار علمی بازار را می شناسند و هوش هیجانی را همچون خون بدان تزریق می نمایند، شگفتی می آفرینند.

مدیران و تجاری که هوش هیجانی بالایی دارند؛ یعنی کسانی که احساسات خود را به خوبی می شناسند و هدایت می کنند و احساسات دیگران را نیز درک می کنند و هدفمند با آن برخورد می کنند، در اداره بازار ممتازند. این افراد حتی در زندگی فردی نیز خرسند و کارآمدند و توانی را در اختیار دارند که موجب می گردد افرادی مولد باشند. به طور کلی باید گفت:

- هوش عاطفی رفتاری آموختنی است.
- با هوش عاطفی می توان مسیر پیشرفت، شکست یا در جازدن کارکنان را پیش بینی کرد.
- در سطوح رهبری و مدیریت عالی سازمان، 85 درصد قابلیت ها برای کسب موفقیت به هوش عاطفی بستگی دارد تا به سایر توانایی های فنی و شناختی.
- موفقیت های زندگی حرفه ای، 20 درصد به به ره هوشی و 80 درصد به هوش هیجانی بستگی دارد.
- به گفته Daniel Goleman؛ یک فرد فاقد هوش عاطفی حتی اگر بهترین دوره های آموزشی را در دنیا ببیند، نمی تواند یک رهبر سازمانی برجسته و موفق باشد.
- کارگزاران با هوش عاطفی بالا که در زمینه ارائه خدمات بیمه ای فعالیت می کنند، در مقایسه با همکاران خود که سطح هوش عاطفی کمتری دارند به طور میانگین، دو برابر، درآمد کسب می کنند؛ به عبارتی دو برابر مشتری جذب می کنند.
- افراد با هوش عاطفی بالا بهتر می توانند حوادث ناگوار زندگی را تحمل و کنترل کنند.
- می توانند احساسات ابراز شده را شناسایی کنند
- اغلب توانایی ارزیابی احساسات ناخواسته درونی را دارند و در نتیجه آن را با شرایط، به شکلی مناسب تغییر می دهند.
- توانایی حذف انواع بدبینی ها را دارند.
- یکی دیگر از شاخص های افراد باهوش عاطفی بالا؛ کنترل، به تأخیر انداختن یا از بین بردن تکانه هایی است که مانع رسیدن به اهداف می شوند. این نوع مهارت ها فقط از طریق جدیت و پشتکار حاصل می شود، در نتیجه از لحاظ اجتماعی این افراد کوشاتر بوده و می توانند ناکامی های زندگی را بهتر تحمل کنند.
- آنها به ندرت نگرش و اهداف بلند مدت انتخابی را رها می سازند.
- شواهد بسیار در آموزه های دینی و اعتقادی ما وجود دارد که بر خودشناسی، مراقبت نفس، ارتباطات صحیح با دیگران و مواردی از این دست توصیه شده است.

- با افزایش سن ، هوش هیجانی در افراد بیشتر شکل می گیرد و به تکامل می رسد. هوش هیجانی افراد در سن ۶۰ سالگی تقریباً سه برابر همین هوش در سن 20 سالگی است(هوش هیجانی آموختنی و اکتسابی است)
 - مشاغل خدماتی بیش از سایر مشاغل سبب پرورش این هوش می شوند در حالی که مشاغل مهندسی و امور مالی به دلیل انزوای نسبی و تماس فرد با افراد هم رتبه و هم قطار کمترین تأثیر را در پرورش این هوش دارد.
 - مردم خاورمیانه و سایر نقاط آسیا و اروپاییان کمترین هوش هیجانی را دارند، در حالی که کشورهای آمریکای شمالی و قاره اقیانوسیه نمره بالایی را به دست آورده اند
 - هوش هیجانی زنان بیش از مردان است(زنان در درک عواطف و احساسات دیگران و ارتباط برقرار کردن با سایرین بسیار موفق تر از مردان هستند)
 - تعهد سازمانی با هوش عاطفی ارتباط دارد(آلن، ۱۹۹۰)
- می یرو آلن مدلی سه بعدی ارائه داده اند که ابعاد این مدل عبارتند از:
۱. تعهد عاطفی: شامل وابستگی عاطفی کارکنان به تعیین هویت با سازمان و درگیر شدن در فعالیت های سازمانی است.
 ۲. تعهد مستمر: شامل تعهدی که مبتنی بر ارزش نهادن به سازمان است و کارمند در زندگی سازمان سهم می شود.
 ۳. تعهد هنجاری: شامل احساسات افراد مبنی بر ضرورت ماندن در سازمان است.

تقویت و ارتقاء هوش هیجانی

روشهای صحیح اجرای برنامه آموزش هوش هیجانی

در اجرای برنامه های هوش هیجانی در سازمان باید به چند اصل مهم توجه داشت . این اصول عبارتند از (کارسو و ولف، ۲۰۰۱) :

- مشخص کردن اهداف سازمان به طور واضح
- ایجاد پیوند بین آموزش و اهداف سازمان
- ارزیابی دقیق کارکنان در برنامه آموزشی برای مشخص ساختن تواناییهای پایه و نیازهای فردی آنان

- انطباق طرح برنامه آموزشی با تواناییها و ضعفهای کارکنان
- تهیه و تدوین ساختار جلسه ها
- استفاده از تمرینهای عملی، مطالعات موردی و روش ایفای نقش
- برقراری ارتباط و پیوند بین آموخته ها و تجارب دنیای واقعی کارکنان
- فراهم ساختن فرصتهایی برای تمرین آموخته ها
- پیش بینی فرصتهای متعدد برای دادن بازخورد
- استفاده از موقعیتهای گروهی برای ایفای نقش و مهمترین رفتارهای اجتماعی و آموزش آنها
- نشان دادن نیازهای اختصاصی هر فرد به او به طور خصوصی و محرمانه
- فراهم ساختن منابع حمایتی و تقویتی برای کارکنان در برنامه طی مرحله پیگیری

آموزش تقویت هوش هیجانی در کودکی

داشتن دانش و آگاهی درباره احساسات و هیجانات کودک برای والدین الزامیست. باید محیطی را ایجاد کرد که همه به بیان احساسات خود بپردازند. از بچه خواسته شود احساسات خود را نقاشی کند و یا به زبان بیاورد. احساس امنیت و فضای حمایتی نیز به این روند کمک خواهد کرد.

هوش هیجانی به دلیل کاربردهایی که دارد و بخصوص در مورد کودکان از جایگاهی ویژه برخوردار است. هوش هیجانی به کودکان کمک می‌کند تا در موقعیت‌های تهدید کننده و خطرناک، واکنش مناسب تری برای نجات خود انجام دهند. همچنین با کمک هوش هیجانی می‌توانند به ریشه‌های غم و شادی در خود پی ببرند و آن را مدیریت کنند. حساسیت و هوش هیجانی بالاتر به کودکان کمک می‌کند تا نیازهای دیگران را درک، حداقل با همدلی به آنها کمک و با کنترل بر احساسات خود، حس مسئولیت پذیری را در خود تقویت کنند. در مجموع، هوش هیجانی به خصوص به کودکان کمک می‌کند تا یادگیری بهتری داشته و خوشحال‌تر، سالم‌تر و موفق‌تر باشند.

واقعیت آن است که کودکان، هیچ‌گاه آنچه را که شما می‌گویید، انجام نمی‌دهند، اما همیشه در پایان، آنچه را که شما انجام می‌دهید به انجام می‌رسانند؛ بنابراین، پیش از اینکه ما به کودک خود فکر کنیم که چگونه می‌توانیم، هوش هیجانی او را پرورش دهیم یا هیجان‌های او را مدیریت کنیم، بهتر است، ابتدا به فکر فراگیری روش‌هایی برای مدیریت هیجان‌های خود باشیم، آنگاه خواهیم دید که آنها چگونه می‌توانند، عواطف و احساس‌های خود را مدیریت نمایند. برای پرورش هوش هیجانی و اجتماعی در کودکان، نباید منتظر بمانیم که تنها خود آنها با ما ارتباط برقرار

کنند. هرچند این سخن، به این معنا نیست که آنها قادر به برقراری ارتباط نیستند. زیرا آنها درست از زمانی که به دنیا می‌آید، بدون اینکه هیچ کلمه‌ای را بشناسند، می‌توانند با دیگران ارتباط برقرار کنند.

توانمندی‌های هوشی ثابت هستند اما هوش هیجانی می‌تواند فراگرفته شود یا بهبود یابد. زمانی که کودکان از نظر هوش هیجانی هوشمند شوند قادر خواهند بود به استعدادهای خود دست یابند. دلیل آن است که عملکرد بالای مغز به وسیله تنش محدود شده، بدین‌سان کودک قادر به تمرکز نبوده و نمی‌تواند به تفکر بپردازد. کودکانی که یاد می‌گیرند همسو با واکنش‌ها مثبت فکر کنند قادر خواهند بود که بر هیجانات سخت خود چیره شوند. یادگیری و حافظه تحت تأثیر هیجان‌های شدید قرار می‌گیرند و هیجان می‌تواند تأمین‌کننده سوخت برای یادگیری قلمداد شود.

کنترل کردن و ابراز کردن مناسب احساسات به کاهش مشکلات رفتاری منتهی می‌شود و نهایتاً به پذیرش بیشتر دیگران کودکانی که هیجان همسوی منفی خودشان را به شکل غیرقابل کنترل مثل به هم کوبیدن در و ناسزا ابراز می‌کنند، واکنش منفی دیگران را علیه خود برمی‌انگیزد. این بازخوردهای منفی دیگران باعث می‌شود از خود ارزشمندی کودکان کاسته شود. نیاز احساس به مهم بودن، احساس مورد حمایت بودن، احساس احترام و حس دوست داشته شدن، از جمله نیازهایی است که کودکان را به جنگ با مشکلات و تلاش برای حل مسایل وامی‌دارد. هنگامی که آنان این احساسات را در محیط‌های مربوط تجربه نکنند ممکن است برای تأمین نیازهای خود، به سمت واکنش‌های منفی هدایت شوند. مشکلات رفتاری نتیجه هوش هیجانی پایین و خشونت نیز ممکن است زاینده احساساتی چون ضعف و ناکامی و درحاشیه بودن باشد. والدین با صحبت کردن، مکث کردن، توجه کردن به بیان احساسات و هیجان‌های نوزاد و کودک خود، دادن فرصت تمرین هیجان‌ها به او در محیط بازی، ارائه الگوی تقویت و مشاهده‌ای و نوازشگری می‌توانند، سنگ بنای ارتباط اجتماعی و پرورش هوش هیجانی را در کودکان بنا کنند.

رابطه هوش هیجانی با فریب و دروغ‌گویی

گاهی گفته می‌شود که افراد دارای «هوش هیجانی» بالا، توانایی فوق‌العاده‌ای در تشخیص فریب و دروغ‌گویی دیگران دارند. در سال ۲۰۱۲ مقاله‌ای در مجله «روانشناسی جرم‌شناسی و کیفرشناسی» انجمن روانشناسی انگلستان به چاپ رسید که در آن پروفسور «استیفن پورتر» رئیس «مرکز پیشرفت روانشناسی و قانون»، با استفاده از آزمون‌های استاندارد شده‌ی شانزده‌گانه، هوش هیجانی دواطلبان را مورد ارزیابی قرار داد و سپس از شرکت‌کنندگان خواست که به ۲۰ نوار ویدئویی نگاه کنند. این نوارهای ضبط شده مربوط به مردمانی از نقاط مختلف جهان بود که از دیگران می‌خواستند برای یافتن و بازگرداندن ایمن و سالم یکی از اعضای خانواده‌شان که مفقودالایر شده بود به آنها کمک کنند. نیمی از این نوارهای ویدئویی مربوط به کسانی بود که بعدها مسئولیت مفقود شدن و یا قتل عضو

خانواده خود را در دادگاه پذیرفته و به آن اعتراف کرده بودند. زمانی که شرکت کنندگان نوارها را تماشا می کردند، از آنها درخواست شد که درباره راستگویی یا دروغگویی این افراد قضاوت کنند و به این ترتیب نحوه قضاوت شرکت کنندگان با ارزیابی هوش هیجانی آنها مورد مقایسه قرار گرفت. پروفیسور پورتر، به این نتیجه رسید که افراد دارای هوش هیجانی و اعتماد به نفس بالا، کسانی را با صداقت ارزیابی کردند که به صورت احساسی، تکه ای از لباس گم شدگان خود را به دیگران نشان می دادند و درخواست کمک می کردند طوری که حس دلسوزی دیگران را تحریک کنند. با این حال بین قضاوت افراد دارای هوش هیجانی بالا و دیگران تفاوت زیادی وجود نداشت، بنابراین حتی افراد با هوش هیجانی بالا نیز قادر نیستند بین راستگویی و دروغگویی تشخیص درست و قابل اعتمادی ارائه دهند.

فرایند استفاده از هوش هیجانی

هوش هیجانی نوعی استعداد عاطفی است که تعیین می کند از مهارت های خود چگونه به بهترین نحو ممکن استفاده کنیم و حتی کمک می کند خرد را در مسیری درست به کار گیریم. استفاده از هوش هیجانی را می توانیم شامل فرایند زیر بدانیم:

۱. شناخت عواطف شخصی: یعنی خودآگاهی و تشخیص احساسات واقعی خود. به دست آوردن چنین شناختی به

معنی قدرت کنترل احساسات در تمام لحظات است و این قدرت را می دهد که فرد بتواند با شناخت صحیحی که از خود و عواطف خود می یابد به هدایت بهتر زندگی خود دست زند و از انحراف و گمراهی از مسیر اصلی خود اجتناب کند.

۲. به کارگیری درست هیجان ها: توانایی کنترل احساسات خود، قدرتی است که بر حس خودآگاهی متکی

است. افرادی که از لحاظ این توانایی ضعیفند، دائماً با احساس ناامیدی و افسردگی دست به گریبان هستند، در حالی که افرادی که در آن مهارت زیادی دارند با سرعت بسیار بیشتری می توانند ناملایمات را پشت سر بگذارند. این توانایی کمک شایانی است برای از بین بردن تهدیدهای محیطی و یا کم کردن ضعف های درونی.

۳. برانگیختن خود: افراد دارای این مهارت در هر کاری که به عهده می گیرند بسیار مولد و اثربخش خواهند

بود. برای برانگیختن انگیزه در خود، تسلط به نفس لازم است و برای خلاق بودن باید سکان رهبری هیجان ها را در دست گرفت.

۴. شناخت عواطف دیگران: همدلی اساس مهارت مردم است. مدیران و تاجرانی که از همدلی بالایی برخوردار

باشند به علایم اجتماعی ظریفی که نشان دهنده نیازها یا خواسته های دیگران است توجه بیشتری نشان می

دهند. این توان آنها را در حرفه های مدیریت و فروش که مستلزم مراقبت و توجه به دیگرانند، موفق می کند.

۵. حفظ ارتباط: بخش عمده ای از هنر برقراری ارتباط؛ مهارت کنترل عواطف در دیگران است. اینها مهارت هایی هستند که محبوبیت رهبری اثر بخش بین فردی را تقویت می کنند. این افراد در هر آنچه که به کنش متقابل آرام با دیگران بازمی گردد به خوبی عمل می کنند و همواره به عنوان افراد موفق در جامعه مطرح هستند (Ibid).

سهم هوش هیجانی در زناشویی

شاید اغراق نباشد که بگویم انسان، عاطفی ترین موجود زنده روانشناختی است. تولید مثل، حفظ و بقای نسل و حتی ادامه حیات نیز عمدتاً معلول عواطفند تا عقل. راه دستیابی به ازدواج موفق و زندگی خانوادگی سرشار از خوشبختی، بسیار ساده و سراسر است اگر بدانی چه موقع معذرت خواهی کنی.

در حقیقت دانستن این که چه موقع، چرا و چگونه از همسران معذرت خواهی کنید و برخورداری از توانایی هایی چون شکیبایی، بردباری و مدارا کردن ه نگام عصبانیت، احتیاج به مهارت های عاطفی پیشرفته و سطح بالایی چون همدلی، کنترل خود و درک عمیق نیازها و احساسات دیگران دارد. از سال ۱۹۹۵ تاکنون تحقیقات زیادی در زمینه ادراک عاطفی و روابط زناشویی صورت گرفته که نتایج آن به شرح زیر است:

۱. ازدواج و زندگی زناشویی یک بافت سرشار از عاطفه می باشد.
۲. در ازدواج هایی که زوجین با یکدیگر در تعارض و تضاد باشند، برانگیختگی های هیجانی زیادتری دیده می شود. به عبارت دیگر، بیشتر تعارض ها و اختلافات بین زوجین به دلیل برانگیختگی های هیجانی صورت می گیرد.
۳. افراد در توانایی دریافت و تشخیص دقیق عواطف خود و دیگران با یکدیگر تفاوت دارند. مثلاً بعضی از زوج ها آشکارا نسبت به علائم هیجانی همسرشان بی توجه هستند و آنان را نادیده می گیرند یا آمادگی سوء تعبیر و عدم تشخیص صحیح این عواطف را دارند. مثلاً حالت غمناکی یا اندوه همسر خود را به عنوان عصبانیت و خشم تفسیر می نمایند.
۴. انسان ها دارای تفاوت های قابل توجهی در توانایی ابراز صریح عواطف خود می باشند. مثلاً برخی از زوج ها عادت دارند پیام های هیجانی مبهم و گیج کننده ای به طرف مقابل خود بدهند (هم زمان، هم می خندند و

- هم اخم می کنند). پژوهشگران دریافته‌اند که ارتباط با ثبات و معناداری بین تفاوت های فردی در توانایی ابراز دقیق و صحیح عواطف و تشخیص آن‌ها با شادی‌های زندگی و روابط زناشویی مطلوب وجود دارد.
۵. زوج‌های خرسند در مقایسه با زوج‌هایی که رابطه زناشویی و هیجانی خوبی با هم ندارند، احساس همدلی بیشتری به هم نشان می‌دهند و نسبت به احساسات یکدیگر حساسیت بیشتری به خرج می‌دهند.
۶. زوج‌های ناراضی از زندگی زناشویی در عکس‌العمل به رفتار نامناسب همسرشان مقابله به مثل می‌کنند.
۷. زنان بهتر از مردان در ابراز دقیق عواطف و تشخیص آن‌ها عمل می‌نمایند. برای مثال وقتی که یک زن پیام هیجانی مثبتی به شوهرش می‌دهد، احتمالاً از علائم غیر کلامی - بدنی (مثل لبخند زدن) و از یک لحن صمیمانه در هنگام سخن گفتن استفاده می‌نماید. از طرف دیگر، مردان تمایل به استفاده از پیام‌های مبهم و مختلط (ترکیبی) دارند. برای مثال هنگامی که مردی می‌خواهد پیام هیجانی مثبتی به همسرش بدهد، این پیام هم همراه با خنده است و هم همراه با علائم بالقوه تهدیدکننده‌ای چون حرکات ابرو یا چشم.
۸. ناتوانی مردان در تشخیص و ابراز دقیق عواطف، علت مهم و اساسی ازدواج‌های ناموفق است. برای مثال در برانگیختگی‌های هیجانی بالا در طول کشمکش‌های زناشویی (که از طریق اندازه‌گیری علائم فیزیولوژیکی مثل ضربان قلب یا فشار خون مشخص می‌شود) مردانی که از زندگی زناشویی خود راضی نمی‌باشند و با همسران خود اختلاف دارند، علائمی از گوشه‌گیری یا انزوای هیجانی و بی‌عاطفگی از خود نشان می‌دهند، روان‌شناسان آن را «حصار سنگی» نامیدند.
۹. زوج‌های شاد و خوشبخت نسبت به زوج‌های ناسازگار، هم در اظهار و ابراز عواطف و هم در استنباط، تشخیص و دریافت عواطف، عملکرد بهتری از خود نشان می‌دهند.
۱۰. برخی از مردان احساس می‌کنند که هم‌زمان از دو طرف مورد تهدید واقع می‌شوند: یکی از طرف موقعیت‌هایی که قادر به کنترل آن‌ها نمی‌باشند و یکی هم از طرف عواطف ناخوشایند و منفی، چون اضطراب و اندوه که به وسیله این موقعیت‌ها ایجاد می‌شوند. این مردان هنگامی که احساس آسیب‌پذیری و ناتوانی می‌نمایند، عصبانی می‌شوند و مایل به تجربه حالت‌های هیجانی هستند تا از آن طریق احساس کنند قادر به کنترل موقعیت‌ها می‌باشند.
۱۱. در زمینه زندگی زناشویی، وضعیت فوق‌بدین معنی است که احتمالاً یک شوهر به تقاضای همسرش جهت استقلال بیشتر، با واکنش‌های خشم‌آلود به این نوع گستاخی پاسخ دهد تا واکنش‌های مضطربانه، و علت بروز

چنین واکنشی احتمالاً ترس از دست دادن همسر است. این خشم و عصبانیت ممکن است منجر به رفتارهای تخریبی شود که با جنگ و دعواهای خانوادگی و ضرب و شتم‌های جسمی و خشونت‌آمیز همراه است.

۱۲. در تعامل‌های پر از تنش و تعارض زندگی زناشویی، حتی شوهرانی که بسیار مقاوم و شکیبامی باشند، احساس درهم شکسته شدن می‌نمایند و در مقابل علائم جسمانی و منفی‌شدیدی (چون انقباضات و دردهای معده، افزایش ضربان قلب، تعریق کف دست، سردرد و ...) که آنان را تهدید می‌کند، احساس ناتوانی، اضطراب و دستپاچگی می‌نمایند. در چنین شرایطی، مردان ممکن است به صورت خودکار و غیر ارادی دچار خشم شوند. روی هم رفته و بر اساس یافته‌های مطالعات انجام شده بر روی تعامل‌های زندگی زناشویی، فرض می‌شود که اگر زوجین از عواطف همسرانشان آگاه شوند و بتوانند عواطفشان را به صورتی واضح و آشکار به یکدیگر اطلاع دهند و ابراز نمایند، زندگی بهتری خواهند داشت. برای این کار لازم است تا نسبت به علل، جوانب و پیامدهای عواطفشان بر زندگی زناشویی‌شان آگاه گردند.

فرایند خلاقیت

مراحل خلاقیت عبارتند از:

۱. مرحله آمادگی: کنجکاوی، درک مشکل، علاقه و آمادگی برای حل آن، مکالمه درونی با خود یا مکالمه خیالی بین خود و فردی دیگر از ویژگی‌های این مرحله است.
۲. مرحله نهفتگی: این مرحله حالت نیمه هوشیار و رؤیا مانند دارد؛ حالتی که انسان بدون وجود احساس ذهنی به کاری اشتغال دارد و به بی‌نش‌هایی دست می‌یابد. کشف روابط موجود با استفاده از تجزیه و تحلیل درباره آنچه آموخته در این مرحله اتفاق می‌افتد.
۳. مرحله کشف و اشراق: در این مرحله جرعه بصیرت و دانایی ناگهان به ذهن می‌رسد که چنانچه با استدلال منطقی همراه باشد به حل مشکل می‌انجامد. در این مرحله کودکان اندیشه‌های خود را در قالب کلمات می‌ریزند.
۴. مرحله مرور: در این مرحله برای رسیدن به هدف نهایی با تمرکز شدید فکری، پشتکار، توان فراوان و صرف نیرو به طور مرتب مسئله را دنبال می‌کنند و غالباً در خلوت و تنهایی کار انجام می‌شود.

موانع فردی خلاقیت

این موانع دشمن خلاقیت آدمی محسوب می‌شوند:

- ۱- عدم اعتماد به نفس سد بزرگی در نرسیدن به خلاقیت است.
- ۲- ترس از انتقاد و شکست.
- ۳- تمایل به یکرنگی و همگونی.
- ۴- عدم تمرکز ذهنی.
- ۵- عدم انعطاف پذیری.

موانع خلاقیت در محیط مدرسه

- ۱- تأکید بر نمره درسی بعنوان معیاری برای خوب بودن دانش آموز.
- ۲- روشهای تدریس معلم. استفاده از روشهای تدریس قدیمی مانع شکوفایی استعدادهای دانش آموزان می شود لذا معلمین عزیز جهت ایجاد خلاقیت در دانش آموزان میبایستی روشهای نوین تدریس را بکار گیرند.
- ۳- عدم آشنایی معلم با روشهای پرورش خلاقیت دانش آموزان.
- ۴- نبود امکانات لازم بمنظور پرورش استعدادها و ایجاد خلاقیت.
- ۵- استفاده از کتب درسی بعنوان تنها منبع آموزشی. در این خصوص ابتکار عمل از دانش آموزان سلب می شود و احساس می کنند که فقط میبایستی در چارچوب کتاب کار کنند.
- ۶- عدم پذیرفتن طرحها و ایده های جدید از طرف معلم و یا سایر دانش آموان و مسئولین مدرسه.
- ۷- عدم توجه معلم به تفاوتهای فردی در کلاس.
- ۸- ارائه تکالیف سنگین درسی به دانش آموزان جهت کردن وقت آنان. در این صورت، دانش آموزان فرصتی برای پرداختن به کارهای خلاقانه پیدا نمی کنند.
- ۹- تحقیر و تمسخر دانش آموزان و بخاطر ایده هایشان.
- ۱۰- پایین بودن اعتماد بنفس در دانش آموزان، یکی دیگر از موانع خلاقیت است.
- ۱۱- تأکید بسیار بر مهارت های کلامی و دروس نظری.
- ۱۲- نحوه نگرش معلم.
- ۱۳- نحوه نگرش دانش آموزان.

موانع خلاقیت در منزل:

- تأکید بیش از حد والدین بر هوش و حافظه.
- قرار دادن قوانین خشک و دست و پا گیر در منزل: به طور مثال تعیین مقدار درس خواندن در روز، رأس ساعت معین خوابیدن و استفاده از لوازم خاص، فرزند را تدریجاً به قالبی و تکراری رفتار کردن عادت می دهد. رفتار کلیشه ای و تکراری نقطه متضاد خلاقیت است.
- انتقاد مکرر از رفتارهای فرزند: ارزیابی پی در پی رفتارهای فرزند و انتقاد از کارهای او در خانواده، آزادی، امنیت خاطر و اعتماد به نفس فرزند را مختل می سازد و جرأت ابراز هرگونه اندیشه جدید را از بین می برد.
- عدم وجود حس شوخ طبعی در محیط منزل.
- تأکید افراطی بر جنسیت فرزند.
- ایجاد رقابت ناسالم بین فرزندان.
- عدم شناسایی علایق درونی فرزندان.

- دلسرد کردن خود به عنوان یک عامل بازدارنده در منزل و یا مدرسه
- کمرویی که خود مانع خلق ایده هاست
- کمبود پشتکار و تحمل کودکان
- محدود کردن کنجکاوی کودکان
- سرکوب خیالبافی کودکان
- ریشخند کردن کودکان برای پاسخ های غیر معمول و غیر کلیشه ای-توسط والدین

موانع خلاقیت توسط جامعه، سنت و فرهنگ

مفاهیم متفاوتی هستند اما هر یک، رفتارها، ارزش ها و نگرش های خاصی را دیکته می کنند که این ها به شکل انتظارات منتقل می شوند . ویا ممکن است محدودیتهایی را برای افراد بوجود آورند . قوانین، شغل، آداب و رسوم، ترس از عدم استقبال اجتماعی از دیگر موانع خلاقیت بشمار می روند.

راههای افزایش خلاقیت در کودکان و نوجوانان

- ۱- محیطی مناسب برای انجام کارهای خلاق آنها فراهم نمایید.
- ۲- امکانات و وسایل مورد نیاز را در اختیار آنها قرار دهید تا به کمک آنها خلاقیت های خ و د را ابراز نمایند.
(مانند: نقاشی و طراحی و...)
- ۳- کارهای خلاق کودکان را تشویق کنید و آنها را در معرض نمایش قرار داده و از ارزیابی بیش از حد آنان خودداری کنید.
- ۴- خودتان به انجام کارهای خلاق بپردازید و اجازه دهید کودکان شاهد کارهای خلاق تان باشند.
- ۵- به شیوه های آموزشی در خانواده و مدرسه خود توجه داشته باشید.
- ۶- برای کارهای خلاق دیگران ارزش قائل شوید.
- ۷- از تأکید بر تصورات قالبی در خصوص جنسیت کودکان شدیداً خودداری نمایید . (به عنوان مثال دختر ماشین بازی نمی کند، پسر عروسک بازی نمی کند یا پسر گریه نمی کند...).
- ۸- امکان شرکت در فعالیت ها و کلاسهای ویژه را برای آنان فراهم نمایید.
- ۹- اگر مشکلات یا گرفتاریهایی در خانواده ویا مدرسه وجود دارد از آن مشکلات به شیوه مثبتی استفاده کنید و با تشویق به کودک خود اجازه ابراز احساسات و اظهار نظر بدهید.

- ۱۰- توجه داشته باشید که استعداد فقط سهم کوچکی از خلاقیت است و تمرین و نظم بخشیدن به آن بسیار مهم است.
- ۱۱- در حضور جمع، کودک و یا نوجوان را خلاق معرفی نکنید؛ در غیر این صورت اطرافیان انتظارات بیش از حدی از آنان خواهند داشت.
- ۱۲- با آنها خود شوخ طبع و مهربان باشید.
- ۱۳- داشتن استقلال و حق انتخاب آنان امری ضروری است.
- ۱۴- پاداش دهید.
- ۱۵- تعریف، تایید و ستایش کنید.
- ۱۶- خودپنداره یا تصویری که هر فرد از خودش در ذهن دارد، می تواند باعث افزایش خلاقیت یا مانع آن باشد
- ۱۷- نترسیدن از شکست را به آنان آموزش دهید.
- ۱۸- فرصتی برای کشف مجهولات ایجاد کنید.
- ۱۹- دانش آموزان را به مطالعه و کسب اطلاعات در تمام زمینه ها تشویق کنید.
- ۲۰- با استفاده از روشهای پرورش خلاقیت (بارش مغزی و حل مساله، پروژه و ...) آنها را با مسائل حل نشده روبه رو کنید.
- ۲۱- به آنها امنیت و آزادی عمل بدهید و به آنها اجازه دهید تا مسائل و نظرات و ایده های خود را اعلام کنند .
- ۲۲- خودتان به فعالیتهای خلاقانه علاقه نشان دهید و در انجام تمرینات خلاقیت مشارکت کنید.
- ۲۳- تفاوت های فردی را در نظر داشته باشید .
- ۲۴- به دانش آموزان بیاموزید که ایده ها و افکار خود را یادداشت کنند .
- ۲۵- برای تخیلات و افکار نو آنها ارزش و احترام قائل شوید.
- ۲۶- فضایی برای طنز و شوخ طبعی در کلاس به وجود آورید
- ۲۷- از وسایل و روشهای دیداری و شنیداری در کلاس بیشتر استفاده کنید.
- ۲۸- به دانش آموزان بیاموزید که افکار و رفتارهای خود را بیش از حد مورد قضاوت و ارزیابی قرار ندهند.
- ۲۹- آنها را عادت دهید که برای حل مسائل راههای متعددی را جستجو کنند.
- ۳۰- اهمیت خلاقیت و آثار و نتایج آن را برای آنها توضیح دهید.
- ۳۱- آنها را با زندگی نامه افراد خلاق آشنا کنید.

۳۲- تغییراتی در محیط کلاس ایجاد کنید. مانند: تغییر دکور کلاس و...

۳۳- به آنها پروژه های گروهی بدهید.